




An Analysis of the Nature and Conditions of Implementing the Bundle-of-Twigs Penalty (*Zighs*) in Imāmī Jurisprudence

Dr. Masoud Bassami , Assistant Professor, Department of Law, West Islamabad Branch, Islamic Azad University, West Islamabad, Iran

Email: Masoud1360@iau.ac.ir

Abstract

One of the punishments prescribed in Islamic law is *zighs* or “Bundle-of-Twigs”, a penalty applied to an offender who cannot endure the primary punishment (lashing) due to illness. In such cases, the full penalty is converted to *zighs*, which is a lighter substitute. In Iranian criminal law, following *Imāmī* fiqh, the punishment of *zighs* is recognized; however, its conditions and legal nature remain vague and ambiguous and necessitate recourse to jurisprudence (the original source of this penalty) for proper interpretation. The present study is conducted through a descriptive-analytical method and aims to identify the nature and conditions of implementing the punishment of *zighs* in *Imāmī* jurisprudence. The findings indicate that two readings exist within the writings of jurists regarding the offense warranting *zighs*. However, they are not necessarily contradictory. Some jurists, particularly early scholars, discuss *zighs* within the chapter on *zinā* and treat it as one of the forms of punishment for unwed fornication (*zinā-yi ghayr-i muḥṣanah*). Contrarily, contemporary jurists extend the application of *zighs* beyond *zinā* to other *ḥadd* crimes punishable by lashing and even to *ta'zīr* offenses, drawing on issued legal inquiries (*istiftā'āt*). The reasoning behind this latter view (which appears more accurate) is twofold: First, the factor necessitating the replacement of the offender's punishment with *zighs* is illness; therefore, the same rationale applies wherever such a condition exists. Second, *ta'zīr* penalties may also incorporate this ruling by way of analogy by priority.


Keywords: *ḥadd*, *ta'zīr*, lashing, *zighs*, punishment of the ill.





HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	سال ۵۷ - شماره ۳ - شماره پیاپی ۱۴۲ - پاییز ۱۴۰۴، ص ۹۰ - ۵۹	
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۲۲	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۱/۲۳	تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۱
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2024.86782.1740	نوع مقاله: پژوهشی	

بررسی ماهیت و شرایط اجرای مجازات ضَعْت در فقه امامیه

دکتر مسعود بسامی 

استادیار گروه حقوق، واحد اسلام آباد غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلام آباد غرب، ایران.

Email: Masoud1360@iau.ac.ir

چکیده

یکی از مجازات‌های تعیین شده در شریعت اسلام، «ضَعْت» است که مجازات بزهکاری است که به دلیل بیماری توانایی تحمل مجازات اصلی (شلاق) را ندارد و بدین رو، مجازات وی به ضَعْت که مجازات جایگزین و سبک‌تر است تبدیل می‌شود. در حقوق کیفری ایران به تاسی از فقه امامیه، مجازات ضَعْت پذیرفته شده، لیکن شرایط و ماهیت آن مبهم و مجمل است و برای فهم آن‌ها لازم است به فقه که خاستگاه این مجازات است رجوع شود. هدف از انجام پژوهش حاضر که با روش توصیفی تحلیلی انجام شده، تعیین ماهیت و شرایط اجرای مجازات ضَعْت در فقه امامیه است. یافته‌های تحقیق بیانگر این است که در کلام فقها در خصوص جرم مستوجب مجازات ضَعْت دو قرانت وجود دارد که لزوماً مقابل یکدیگر نیستند. برخی از فقها به ویژه متقدمان در آثار خود مجازات ضَعْت را در کتاب زنا و به‌عنوان یکی از گونه‌های کیفر زنا غیر محصنه یاد کرده‌اند. در سوی دیگر، فقهای معاصر طبق استفتایی که از آن‌ها صورت گرفته مجازات ضَعْت را علاوه بر زنا در سایر جرائم حدی مستوجب جلد و در جرائم تعزیری نیز جاری دانسته‌اند. دلایل دیدگاه اخیر که صحیح به نظر می‌رسد این است که اولاً آنچه باعث تبدیل مجازات زانی به ضَعْت گردیده «بیماری» است؛ لذا در سایر جرائم نیز هر جا چنین علتی وجود داشته باشد جریان پیدا می‌کند؛ ثانیاً در تعزیرات نیز از طریق قیاس اولویت تعمیم می‌یابد.

واژگان کلیدی: حد، تعزیر، شلاق، ضَعْت، مجازات بیمار.

مقدمه

پیامبر و ائمه (ع) اهتمام ویژه بر اقامه حدود داشتند و تأخیر در اجرای آن را جایز نمی‌دانستند. نارو بودن تأخیر در اجرای حد، از جمله قواعد فقهی است. براساس این قاعده، که از آن به «لا تأخیر فی حد» و «لیس فی الحدود نظر ساعه»^۱ تعبیر می‌شود، پس از اثبات جرم مستوجب حد، تأخیر در اجرای حد نارواست. به‌سخن دیگر، حدود پس از اثبات باید فوراً اجرا شوند. عموم فقها قائل به حرمت تأخیر در اجرای حدود هستند. البته بعضی فقها تأخیر را از این جهت که سبب تعطیلی و تضييع حدود شود حرام می‌شمرند و در واقع، هر جا بر تأخیر اجرای حد تعطیلی آن صدق کند، حکم حرمت را به آن مترتب کرده‌اند. به‌سخن دیگر، این عده معتقدند تأخیر جایز است ولی تعطیلی حدود حرام است.^۲ با وجود این تأکیدات بر اجرای حدود، استثناً در قضاوت‌های معصومان (ع) دیده می‌شود که به دلایلی حدود را اجرا نکرده‌اند یا موقتاً اجرای آن را به تأخیر انداخته‌اند؛ یعنی در شرایط خاص زمانی و مکانی، در سیره معصومان اجرای حد مصلحت نداشته یا در تراحم با مصلحت‌های دیگر بوده است. بنابراین، توجه ائمه به مصالح و مفاسد اجرای احکام بوده و این احکام تعبدی نبوده و براساس مصالح و مقاصد معین اجرا می‌شود، ازین‌رو می‌توان در شرایطی از حکم اولی دست برداشت.^۳ در نتیجه، حاکم می‌تواند با استفاده از عنصر مصلحت، درباره تراحم بین ملاکات احکام شریعت برخی حدود را اجرا نکرده یا برای برخی حدود جایگزین تعیین کند.^۴ برای نمونه، می‌توان گفت: در مواردی که اجرای حد (جلد یا قطع) به قتل شخص منجر شود اجرای آن به تأخیر می‌افتد یا اجرا نمی‌شود؛ زیرا شخصی که جرم مستوجب حد جلد یا قطع انجام داده است مجازات وی سلب حیات نیست و خون وی محترم است (قاعده احتیاط در دماء). پس چنانچه احتمال آن رود که اجرای مجازات باعث مرگ وی شود، باید از اجرای چنین مجازاتی اجتناب کرد.

از جمله مواردی که تبدیل کیفر حد در آن رواست، فرض بیماری مجرم است. این مورد را می‌توان از موارد تغییر در کیفیت اجرای مجازات حد نیز دانست. در این فرض مستند به آیات^۵ و روایات، کیفر حدی تازیانه به کیفر ملایم‌تر و سبک‌تر دیگری به نام «ضغث» تبدیل می‌شود. گاه بیماری مجرم سبب تأخیر حد می‌شود تا مبادا باعث مرگ وی شود و گاه بیماری باعث تأخیر حد نمی‌شود، بلکه نوع کیفر تغییر می‌کند.^۶

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۳۶/۱۸.

۲. حاجی ده‌آبادی، قواعد فقه جزایی، ۲۳۵.

۳. ایادی، ملاکات احکام و شیوه استکشاف آن‌ها، ۱۴۴.

۴. مؤمنی، رستمی نجف‌آبادی، «نقش مصلحت در اجرای مجازات حدی»، ۹.

۵. «وَأَخَذَ بِتَلْحِيظِكَ ضِعْفًا فَأَضْرَبُ بِهِ وَلَا تَحْنُثُ». ص: ۴۴.

۶. خدایاری، نوبهار، «امکان‌سنجی کاربست نهادهای جزایی نوپیدا در حدود»، ۱۸۷.

در حقوق کیفری ایران به تاسی از فقه امامیه مجازات ضغث پذیرفته شده است. در قانون مجازات ۱۳۹۲ که آخرین اراده قانونگذار در بحث جرایم و مجازات‌هاست، بحثی از ضغث وجود ندارد.^۷ با این حال در آیین‌نامه، نحوه اجرای احکام حدود، سلب حیات، قطع عضو، قصاص نفس و عضو و جرح، دیات، شلاق، تبعید، نفی بلد، اقامت اجباری و منع از اقامت در محل یا محل‌های معین مصوب ۱۳۹۸ به کیفر ضغث به صراحت اشاره شده است. ماده ۱۳۰ آیین‌نامه موصوف مقرر می‌دارد: «قاضی اجرای احکام کیفری در صورت ادعای محکوم دایر بر وجود مانع پزشکی برای اجرای مجازات شلاق، وی را به پزشکی قانونی معرفی می‌کند. هرگاه به تشخیص پزشک قانونی امید به رفع مانع باشد، تا زمان بهبودی، اجرای مجازات شلاق به تعویق می‌افتد و در غیر این صورت، در شلاق تعزیری وفق ماده ۵۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری اقدام می‌شود و در شلاق حدی به دستور دادگاه با یک دسته ترکه یا شلاق (ضغث) که به تعداد ضربات حد است، فقط یک بار به محکوم زده می‌شود؛ هرچند همه آن‌ها به بدن او نرسد.»

چنان‌که ملاحظه می‌شود آیین‌نامه مذکور به طور اجمال به مجازات ضغث اشاره کرده و در خصوص ماهیت و شرایط اجرای ضغث، شدت ضربه، قابلیت یا عدم‌قابلیت اسقاط آن و... سکوت کرده است. لذا سؤالات و ابهامات چندی وجود دارد که لازمه پاسخ‌گویی و فهم آن‌ها رجوع به فقه است. این امر ضرورت تحقیقی را در این زمینه آشکار می‌سازد. با توجه به بررسی‌های انجام‌شده پیشینه پژوهش نشان می‌دهد تاکنون تحقیقی راجع به ماهیت و شرایط اجرای کیفر ضغث صورت نگرفته است. پژوهش حاضر که اولین پژوهش در این خصوص است با روش توصیفی تحلیلی و با هدف تعیین ماهیت و شرایط اجرای کیفر ضغث در فقه امامیه صورت گرفته است. بنابراین، سؤال اصلی پژوهش عبارت است از: ماهیت و شرایط اجرای کیفر ضغث در فقه امامیه چیست؟

۱. مفهوم‌شناسی ضغث

در تعریف لغوی ضغث آمده است: «الضغث کُلُّ مجموع مقبوض علیه بجمع الک؛ دسته‌ای از هر چیزی که جمع کنند و به دست گیرند.»^۸

الضغث: «قبضه الحشیش المختلط رطبها و یابسها و یقال ملاء الکف من القضبان و الحشیش او الشماریخ.»^۹ «ضغث و هو کُلُّ ما جمع و قبض علیه دفعه واحده من عیدان.»^{۱۰} ضغث، دسته‌ای از چوب یا

۷. برخلاف سایر قوانین مجازات بعد از انقلاب.

۸. ابن‌منظور، لسان العرب، ۱۶۴/۲.

۹. غدیری، القاموس الجامع للمصطلحات الفقهية، ۳۲۱.

۱۰. مرعی، القاموس الفقهی، ۱۳۰.

مانند آن مشتمل بر عدد معتبر در حد است که یکبار بر بدن مجرم زده می‌شود، به‌گونه‌ای که دردآور باشد.^{۱۱}

اما در اصطلاح، ضَعْتُ در منابع فقهی در دو جا استعمال شده است. یکی در باب یمین و دیگری در باب حدود. در باب یمین بدین صورت است که: چنانچه مولا سوگند یاد کند که برده‌اش را صد تازیانه بزند، در صورتی که در زدن مصلحت دینی وجود داشته باشد، می‌تواند با یک بسته صدماتی شاخه نازک درخت، یک ضربه به بدن او بزند و همین کفایت می‌کند. اما در باب حدود نیز بدین صورت است که بر بزهکار بیماری که حدّ او قتل نیست تا زمان بهبودیافتن، حد جاری نمی‌شود و چنانچه مصلحت در تعجیل اجرای حدّ باشد، مانند موردی که بر اثر شدت بیماری امیدی به بهبود او نیست، برای تعطیل نشدن حدود الهی، بسته‌ای از چوب (ترکه) به تعداد ضرباتی که باید بر بزهکار زده شود به دست گرفته و یکبار بر بدن او می‌زنند و همین کفایت می‌کند.^{۱۲}

۲. منابع و مبانی ضَعْتُ

در باب این موضوع که مستند و مبانی مجازات ضَعْتُ چیست، مستندات نیز در قرآن و هم در روایات وجود دارد.

أ. **قرآن کریم:** بسیاری از فقها در خصوص مشروعیت مجازات ضَعْتُ به آیه ۴۴ سوره «ص» در خصوص قصه حضرت ایوب استناد کرده‌اند.^{۱۳} حضرت ایوب بعد از آنکه از ارتکاب گناهی توسط همسرش اطلاع یافت، در حال بیماری سوگند یاد کرد که او را تازیانه بزند. اما حضرت بعد از بهبودی می‌خواست به پاس وفاداری‌ها و خدمات همسرش او را ببخشد، ولی تنها مشکلی که برای ایوب (ع) مانده بود سوگندی بود که در مورد او خورده بود و نام خدا در میان بود. در این حال، خداوند به جهت صبوری ایشان به حضرت فرمود: «وَأَخَذَ بِيَدِكَ ضَعْتُهَا فَاصْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ.»

ب. **روایات:** در باب ضَعْتُ روایاتی از معصومان (ع) نقل شده است که به بیان برخی از آنها می‌پردازیم. یحیی بن عباد گوید: «سفیان ثوری به من گفت: جایگاه رفیعی برای تو نزد امام صادق (ع) می‌بینم. از وی در خصوص مردی که زنا کرده و اکنون بیمار است و اگر حدّ بر او جاری شود می‌میرد سؤال کن، بین نظرش چیست؟ یحیی بن عباد گوید: من این سؤال را از امام پرسیدم. امام صادق (ع) فرمود: مردی

۱۱. سرور، المعجم الشامل للمصطلحات العلمية والدينية، ۱۰۸ تا ۱۰۷.

۱۲. هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذاهب اهل بیت (ع)، ۱۵۱ تا ۱۵۰/۵.

۱۳. طوسی، الخلاق، ۱۷۶/۶؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۲۳/۳۵؛ گلپایگانی، الدر المنضود، ۳۷۱/۱؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۵۹/۹.

را که شکمش بزرگ شده و آب آورده بود و رگ‌های پاهایش پیدا شده و با زنی بیمار زنا کرده بود، نزد پیامبر (ص) آوردند. پیامبر امر فرمود تا شاخه‌ای از درخت خرما که در آن صد خوشه بود، آوردند و با این شاخه رسول خدا یک بار به مرد و به زن نیز یک بار زد. سپس هر دو را آزاد کرد و این آیه را قرائت کرد: وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاصْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ.^{۱۴}

امام صادق (ع) فرمود: «مردی زشت و کوتاه‌قد را که شکمش آب آورده و رگ‌های آن پر خون شده و با زنی زنا کرده بود نزد پیامبر (ص) آوردند. زن گفت: ای رسول خدا، من چیزی نفهمیدم، جز آنکه به یک دفعه این مرد بر من در آمد. پیامبر (ص) به آن مرد فرمود: آیا زنا کردی؟ مرد گفت: آری. سپس رسول خدا شاخه‌ای از درخت خرما درخواست کرد، آن‌گاه آن را شمرده صد خوشه در آن بود و با خوشه‌های آن شاخه یک بار بر مرد زد.»^{۱۵}

ج. قواعد فقهی: اما در توجیه و مبانی ضغث علاوه بر نصوص آورده از آیات و روایات، فقها به برخی قواعد فقهی اشاره کرده‌اند که از جمله آن‌ها بحث حیل‌های شرعی و قاعده میسور است.

حیله شرعی: برخی از فقها ضغث را از مصادیق حیل‌های شرعی می‌دانند و در جواز آن به داستان حضرت ابراهیم و ایوب استناد کرده‌اند.^{۱۶} نمونه آن داستان حضرت ابراهیم (ع) درباره شکستن بت‌هاست. هنگامی که حضرت بت‌ها را شکست و از او سؤال کردند که چه کسی بت‌ها را شکسته است؟ فرمود: از خود بت‌ها سؤال کنید، اگر توانایی سخن گفتن دارند.» در جای دیگر در آیه ۴۴ سوره «ص» پروردگار به حضرت ایوب (ع) امر می‌کند: «دسته‌ای از شاخه‌ها را به دست گیرد و با آن‌ها بزن.» این آیه نیز از آیاتی است که درباره حیل‌های شرعی می‌توان به آن استناد کرد. در این قصه، پروردگار ضغث را راه‌گریز از مخالفت با سوگند برای پیامبر خودش حضرت ایوب (ع) دانسته است.^{۱۷} حیله شرعی در واقع نوعی چاره‌جویی است. در داستان حضرت ایوب، حضرت از یک سو سوگند خورده بود که همسرش را صد تازیانه بزند و از سوی دیگر، به دلیل وفاداری و مهربانی یا بی‌گناهی همسرش می‌خواست او را ببخشد. لذا بر سر دو راهی قرار گرفته بود. در این وضعیت خداوند متعال ضغث را به‌عنوان راه‌حل به حضرت ارائه کرد، به‌گونه‌ای که با برداشتن خوشه‌ای به تعداد صد ترکه، حضرت هم صد ترکه را به همسرش زده بود و سوگند خود را به جا آورده بود و هم اینکه چون ضرب یک بار زده شده بود، رنجی به همسرش وارد نکرده بود.

۱۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۸/۲۸؛ بروجردی، منابع فقه شیعه، ۵۶۱/۳۰.

۱۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۰/۲۸؛ بروجردی، منابع فقه شیعه، ۵۶۲/۳۰.

۱۶. میرزای قمی، رسائل، ۲۱۴/۱؛ کاشف الغطاء، سفینة النجاة، ۱۴۶/۳؛ مکارم شیرازی، حیل‌های شرعی و چاره‌جویی صحیح در فقه اسلامی، ۲۳.

۱۷. مکارم شیرازی، حیل‌های شرعی و چاره‌جویی صحیح در فقه اسلامی، ۲۲.

شیخ طوسی چنین می‌فرماید: «الحیل جائزة في الجملة بلاخلاف إلا بعض الشذاذ، فإنه منع منه أصلاً». اصل حیل‌های شرعی فی الجملة (بدون در نظر گرفتن تک‌تک مصادیق آن) به اجماع فقها جایز است و تنها اشخاص اندکی با آن مخالفت کرده و هیچ حیل‌ای را مجاز نشموده‌اند.^{۱۸} شیخ طوسی پس از ذکر قصه حضرت ایوب و ابراهیم در جواز حیل شرعی به سراغ روایات رفته و حدیثی در این مورد از سوی ابن حنظله نقل می‌کند. سویدبن حنظله می‌گوید: به همراه وائل بن حجر و گروهی دیگر برای دیدار پیامبر (ص) رفتیم، در بین راه وائل بن حجر توسط دشمن اسیر شد. گروه همراه از این موضوع که سوگند بخورند («وائل») جزو قبیله ماست، خودداری کردند. لیکن من به نام پروردگار سوگند یاد کردم که او برادر من است، بدین دلیل دشمن او را آزاد کرد. هنگامی که به خدمت پیامبر رسیدیم، حکایت را برای ایشان بیان کردم، رسول خدا فرمودند: راست گفتی! مسلمان برادر مسلمان است.^{۱۹} براساس این روایت، پیامبر (ص) کار سوید و حیل او را برای نجات مسلمانی تأیید و آن را به نوعی حمل بر توره کرد.^{۲۰}

قاعده میسور: یکی از قواعد فقهی، قاعده «المیسور لایسقط بالمعسور» است. مفاد قاعده ساقط نشدن مقدار متمکن از عمل مکلف به در صورت ناتوانی بر انجام آن به شکل کامل است. بدین صورت که، هرگاه انجام بعضی از اجزا و شرایط عمل، سخت یا غیر ممکن بود و مکلف قادر به انجام آن به صورت کامل نبود، به جا آوردن آن قسمت از آنکه برای مکلف ممکن (میسور) و مقدور است از عهده وی ساقط نمی‌شود، بلکه دیگر اجزا و شرایط عمل به عنوان استحباب یا وجوب باقی خواهد ماند.^{۲۱}

چنان‌که آمد در مجازات‌های حدی، مشهور فقها اصل را بر لازم بودن اجرای فوری حد و عدم تأخیر آن دانسته‌اند. اما اصل مذکور در مواردی ممکن است با حقوق فرد معسر در تعارض باشد که این موضوع موجب تأخیر یا ایجاد مانع برای اجرای حکم می‌شود. باین حال، در صورت دشواری اجرای حدود و احکام به طور متعارف، اصل اجرای آن‌ها تا حدی که ممکن است ساقط نمی‌شود. دلیل این امر علاوه بر روایات، قاعده میسور است. برای نمونه، اجرای حد جلد درباره زن شیرده، مستحاضه یا باردار و نیز مریضی که با اجرای حد بیم تلف شدن او می‌رود، تا وقت مناسب به تأخیر می‌افتد ولی ساقط نمی‌شود؛ زیرا اگرچه اجرای فوری حد در وضعیت بارداری، شیردهی، مستحاضه یا بیماری، معسور است، اما اصل اجرای آن بعد از زایمان، پایان دوره شیردهی یا بهبودی و سلامت فرد، میسور است و ساقط نمی‌شود. همچنین اگر به

۱۸. طوسی، الخلاق، ۴/۴۹۰.

۱۹. طوسی، الخلاق، ۴/۴۹۱.

۲۰. مکارم شیرازی، حیل‌های شرعی و چاره‌جویی صحیح در فقه اسلامی، ۲۲.

۲۱. فاضل موحدی لنگرانی، قاعده میسور، ۳۱.

هر دلیل، اجرای مجازات حد بر افراد مذکور و نیز افرادی که دارای ضعف بدنی شدید هستند، در همان حال لازم باشد، حدّ جلد به صورت ضغث اجرا می‌شود؛ زیرا اگرچه اجرای متعارف حد جلد به صورت ضرب تازیانه به تعداد معین دشوار است، اما اجرای آن به صورت ضغث، میسر است و ساقط نمی‌شود.^{۲۲} بر همین اساس، فقها گفته‌اند: «و لو لم يتوقع البرء أو رأى الحاكم المصلحة في التعجيل ضربهم بالضغث المشتمل على العدد من سياط أو شماريخ أو نحوهما لقاعدة الميسور، والإجماع، والنصوص.»^{۲۳}

۳. دیدگاه فقها در خصوص جرم مستوجب ضغث

در خصوص اینکه ضغث مختص به ارتکاب چه جرمی است، برخی نویسندگان اظهار داشته‌اند: بین فقها اختلاف نظر وجود دارد، به گونه‌ای که برخی آن را مختص به جرم زنا می‌دانند. در حالی که بعضی دیگر در سایر حدود و حتی در تعزیرات نیز ضغث را اعمال‌شدنی می‌دانند.^{۲۴} لیکن به نظر نگارنده به دلایلی که خواهد آمد، به نظر می‌رسد بین فقها اختلاف عقیده نباشد. از آنجاکه نمی‌توان به صراحت دیدگاه فقها را به موافق و مخالف تقسیم کرد، عناوین بحث به این صورت تنظیم شده است؛ دیدگاه‌هایی که به جرم زنا اشاره داشته‌اند؛ دیدگاه‌هایی که علاوه بر زنا به سایر جرایم حدی و تعزیرات نیز اشاره داشته‌اند.

۱.۳. دیدگاه‌هایی که به جرم زنا اشاره داشته‌اند.

فقهای متقدم که در باب ضغث بحث کرده‌اند آن را در کتاب زنا و ذیل عنوان حد زنا غیر محصنه بحث کرده‌اند. اما در اینکه آیا معتقد به تسری آن به سایر جرایم و مجازات‌ها بوده‌اند یا خیر، در آثار مورد مطالعه چیزی یافت نشد. در ذیل به بیان آرای برخی از آن‌ها می‌پردازیم.

شیخ طوسی معتقد است: ضغث، حکم مریضی است که زنا کرده و غیر محصنه باشد و یأس از بهبودی او وجود داشته باشد، در این صورت دسته‌ای صدماتی از ترکّه خرما یا چوب به گونه‌ای که بعضی به بعض فشار آورد به دست گرفته و یک ضربه به او بزنید، به طوری که باعث تلف نشود.^{۲۵}

ابن‌ادریس نیز معتقد است: مریض که مرتکب زنا شده است، رجم می‌شود لیکن تازیانه زده نمی‌شود، به دلیل جلوگیری از سرایت بیماری و انتظار می‌کشند تا بهبود یابد اما اگر بنا به نظر حاکم مصلحت در

۲۲. فاضل موحدی لنگرانی، قاعدة میسر، ۳۹۵.

۲۳. سزواری، مهذب الاحکام، ۲۸۲/۲۷.

۲۴. عابدی، اجرای احکام کفری، ۲۱۸.

۲۵. «المریض المایوس منه إذا زنا و هو بکر، أخذ عذق فيه مائة شمراخ، أو مائة عود يشد بعضه إلى بعض و يضرب به ضربة واحدة، علی وجه لا یزدي إلى التلف.» طوسی، المخلاف، ۳۸۰/۵.

تعجیل بر اجرای حد باشد، با ضغث مشتمل بر عدد معتبر زده می‌شود.^{۲۶}

محقق حلی اظهار داشته است: مریض که مرتکب زناى محصنه شده است رجم می‌شود، لیکن تازیانه زده نمی‌شود، به دلیل جلوگیری از سرایت بیماری و انتظار می‌کشند تا بهبود یابد. اما اگر مصلحت بر تعجیل در اجرای حد باشد با ضغث زده می‌شود مشتمل بر عدد معتبر.^{۲۷}

علامه حلی نیز در فصل بیان احکام زنا می‌فرماید: بیمار را نباید حد تازیانه زد اما اگر بر آن سنگسار ثابت شود او را سنگسار کنید، لیکن اگر مصلحت اقتضا کند مریض را پیش از بهبودی حد زنند، ضغث را اجرا می‌کنند با یک دسته که در آن صد تازیانه باشد یک‌بار بر بدن او می‌زنند.^{۲۸}

شهید اول در کتاب لمعه در باب حد زنا می‌فرماید: «و سابعها الضغث المشتمل علی العدد و هو حد المریض مع عدم احتمال الضرب المکرر و اقتضاء المصلحه التعجیل؛^{۲۹} نوع هفتم از حد زنا، ضغث است که مشتمل بر عدد معتبر است و حد مریضی است که تحمل خوردن تازیانه مکرر را نداشته باشد و مصلحت در اجرای حد فوری باشد.»

شهید ثانی بیان داشته است: بر زانی حد سنگسار و قتل به سبب بیماری به تأخیر نمی‌افتد؛ چون مجازات نفس کامل است و میان بیمار و تندرست بودن آن تفاوتی نیست. اما اگر حد واجب، تازیانه‌زدن باشد و بیماری او از بیماری‌هایی است که بیم از بین رفتن در آن باشد، حدش به تأخیر می‌افتد تا بهبودی یابد تا مبادا هلاک شود و چنانچه حاکم شرع در تسریع اجرای حد بر بیمار مصلحتی بیند، به مقداری که بیمار بتواند تحمل کند با یک دسته چوب و مانند آن زده می‌شود. اگر مریضی از بیماری‌هایی باشد که بیم از بین رفتن نباشد حد به تأخیر نمی‌افتد؛ چون پایانی که بتوان انتظار آن را داشت متصور نیست تازیانه هم زده نمی‌شود تا بمیرد، بلکه با ضغث زده می‌شود و آن، یک دسته چوب یا یک خوشه خرماست که دارای شاخه‌هایی باشد و مانند آن‌ها یک‌بار بر او زده شود.^{۳۰}

شیخ بهاء‌الدین عاملی بیان داشته است: هفتم از حدود زنا ضغث است؛ یعنی جمع کردن تازیانه‌ها و همگی آن‌ها را به یک‌بار بر زانی زدن و آن حد بیماری است که طاق تازیانه ندارد و حد او جلد باشد و جایز است تأخیر حد تا وقتی که از مرض بهبود یابد.^{۳۱}

۲۶. ابن‌ادریس، السرائر، ۴۵۴/۳.

۲۷. محقق حلی، شرائع الاسلام، ۴۵۸/۴۳.

۲۸. علامه حلی، تبصرة المتعلمین، ۷۳۳.

۲۹. شهید اول، اللمعة الدمشقیة، ۲۵۵/۱.

۳۰. شهید ثانی، مسالک الافهام، ۳۷۷/۱۴.

۳۱. شیخ بهایی، جامع عباسی، ۹۱۹.

شیخ احمد کاشف الغطاء می‌فرماید: هفتم از حد زنا ضغث است، مشتمل بر عدد معتبر از چوب یا شمرخ صد یا پنجاه یا غیر آن‌ها و آن حد مریض است که اقتضای مصلحت تعجیل در اجرای حد باشد.^{۳۲} محمدجواد ذهنی تهرانی معتقد است: قسم هفتم حد زنا ضغث است که مشتمل بر عدد حدّ مربوطه و عبارت است از: مجموعه و دسته‌ای از هر چیز مثل دسته‌ای از ساقه‌ی جارو که آن‌ها را به هم بسته باشند. مراد از آن این است که تعدادی چوب و امثال آن را به صورت دسته و مجموعه‌ای در آورده و آن را به دست گرفته و یکبار به بدن مجرم بزنند.^{۳۳} آیت‌الله گلپایگانی نیز بیان می‌دارد: جواز ضغث هنگامی است که فرد توان ضربات مکرر حد زنا را ندارد.^{۳۴}

ادله دیدگاه مذکور: مستند این دیدگاه یک دسته روایات است که به برخی از آن‌ها در گفتار قبلی اشاره شد، از جمله روایت ثقیان ثوری. علاوه بر آن، روایات دیگری نیز وجود دارد که به ذکر آن‌ها می‌پردازیم. امام صادق (ع) فرمود: «مردی زشت و کوتاه‌قد را که شکمش آب آورده و رگ‌های آن پر خون شده و با زنی زنا کرده بود نزد پیامبر (ص) آوردند. زن گفت: ای رسول خدا، من چیزی نفهمیدم جز آنکه یک دفعه این مرد بر من زد آمد. پیامبر (ص) به آن مرد فرمود: آیا زنا کردی؟ مرد گفت: آری. سپس رسول خدا شاخه‌ای از درخت خرما درخواست کرد، آن‌گاه آن را شمرد، صد خوشه در آن بود و با خوشه‌های آن شاخه یکبار بر مرد زد.»^{۳۵}

موسی بن جعفر (ع) فرمود: «زنی بیمار و مردی بیمار مبتلا به خوره را که رگ‌های ران‌هایش پیدا شده بود و با زن زنا کرده بود را نزد پیامبر (ص) آوردند. زن برای پیامبر (ص) چنین توضیح داد: من پیش این مرد رفتم و به وی گفتم: غذا و آب به من بده که به‌سختی افتاده‌ام. او گفت نمی‌دهم تا با تو زنا کنم. در نتیجه، آن کار را کرد. سپس رسول خدا (ص) بدون آنکه بینه بخواهد، با شاخه‌ای از درخت خرما که صد خوشه داشت یکبار بر مرد زد و بعد او را آزاد کرد و زن را شلاق زد.»^{۳۶}

۲.۳. دیدگاه فقهای که علاوه بر زنا به سایر جرایم حدی و تعزیرات اشاره کرده‌اند.

طی استفتایی که از برخی فقهای متأخر صورت گرفته است، مجازات ضغث را علاوه بر زنا، در سایر جرایم حدی مستوجب حد جلد و نیز جرایم تعزیری جاری می‌دانند. دیدگاه‌ها آن‌ها به شرح ذیل است.

۳۲. کاشف الغطاء، سفینه النجاة، ۵۸/۳.

۳۳. ذهنی تهرانی، مباحث الفقهیه، ۱۷۱/۲۷.

۳۴. گلپایگانی، الدر المنضود، ۳۷۷؛ فیض، مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، ۴۱۹.

۳۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۰/۲۸؛ بروجردی، منابع فقه شیعه، ۵۶۲/۳۰.

۳۶. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۱/۲۸.

نظر آیت‌الله علوی گرگانی:

سؤال: آیا مفاد ترکیه (الضَرْبُ بِالضَّغْتِ) که در حدّ زنا ثابت است دربارهٔ حدود دیگر مانند حدّ شرب خمر و قوادی و لواط و امثالهم در صورت وجود شرایط مربوط قابل تسری است یا خیر؟
پاسخ: ظاهراً «الضرب بالضغث» مختصّ به زنا نیست و هر جا که مرتکب جنایت تحمل نداشته باشد که تازیانه بخورد باید توسط ضرب به ضغث، حکم جاری شود.^{۳۷}

سؤال: چنانچه به نظر پزشک قانونی اجرای مجازات حدّ، اعمّ از قطع ید، جلد و... یا قصاص عضو بر فرد مریض یا فردی که دچار ضعف شدید بدنی است باعث مرگ یا ابتلای به بیماری یا تشدید آن شود، در این صورت تکلیف چیست؟

پاسخ: اگر بیماری به گونه‌ای است که امکان درمان وجود دارد، باید اجرای حکم را به تأخیر انداخت تا زمان درمان و بهبودی و اگر بدین شکل نیست چنانچه امکان اجرای حد با ضغث وجود دارد، با انجام ضغث حکم اجرا شود در غیر این صورت اجرای حکم ساقط می‌شود.^{۳۸}

نظر آیت‌الله مکارم شیرازی:

سؤال: دربارهٔ زن ۷۵ ساله‌ای حکم به حد قذف صادر شده است، ولی با توجه به گواهی پزشکی قانونی زن بیمار است و اجرای مجازات شلاق برای او خطرناک است، آیا مسئله ضغث در حد قذف یا صبرکردن تا بهبودی نامبرده مطرح است؟ و اگر بیماری هیچ وقت درمان نشود، تکلیف چیست؟
پاسخ: اگر بیم و خطر در اجرای حد باشد، باید از آن خودداری شود و به زمان رفع خطر موکول شود و اگر امید به بهبودی بیمار نیست باید از ضغث استفاده کرد.^{۳۹}

نظر آیت‌الله نوری همدانی: سؤال: آیا حکم تأخیر اجرای حد جلد یا اجرای آن به شکل ضغث که در خصوص زنا مطرح است، به تعزیرات و سایر حدود نیز قابل تعمیم و تسری است؟ جواب: ظاهراً قابل تسری است.^{۴۰}

نظر آیت‌الله روحانی:

سؤال: آیا حکم تأخیر اجرای حد جلد یا اجرای آن به شکل ضغث که در خصوص زنا مطرح است، به تعزیرات و سایر حدود هم قابل تسری است؟

۳۷. علوی گرگانی، اجوبة المسائل، ۳۰۹/۲.

۳۸. علوی گرگانی، اجوبة المسائل، ۳۲۰/۲.

۳۹. مکارم شیرازی، انوار الفقاهة؛ کتاب الحدود و التعزیرات، ۳۵۶/۱.

۴۰. نوری همدانی، هزار و یک مسأله، ۲۳۵/۲.

پاسخ: بله، از علت مذکور در برخی روایات می‌توان استفاده عموم کرد.^{۴۱}

سؤال: چنانچه به نظر پزشکی قانونی اجرای حد؛ اعم از قطع ید، جلد و... یا قصاص عضو بر فرد مریض یا فرد سالمی که دچار ضعف شدید جسمی است موجب مرگ وی یا ابتلای به بیماری یا تشدید آن می‌شود، تکلیف چیست؟

پاسخ: در قصاص عضو در فرض سؤال ظاهراً قصاص به دیه تبدیل می‌شود ولیکن حد باید به تأخیر افتد تا زمانی که بهبودی حاصل شود و در صورت یأس از بهبودی، به صورت ضغث، حد اجرا می‌شود. اما در قطع دست سارق، در صورتی که احتمال عقلایی داده شود که باعث مرگ یا ابتلای وی به بیماری یا تشدید آن می‌شود، قطع ساقط است. قول به حبس بعید نیست، اما اظهر این است که حد ساقط است. اما تعزیر به نحوی که حاکم شرع تعیین کند اجرا می‌شود.^{۴۲}

نظر آیت‌الله موسوی اردبیلی:

سؤال: اگر شخصی دارای بیماری بود و امکان تحمل حد و تعزیر را نداشت، به نحوی که بمیرد یا مریضی او شدت یابد؛ مثل کسی که مبتلا به مرض قلبی است یا کسی که جراحی انجام داده است، آیا حد و تعزیر بر او جاری می‌شود؟

پاسخ: در حکم حبس و جلد و مانند این‌ها مستفاد از روایات آن است که مجازات به تأخیر می‌افتد تا زمانی که بیماری از بین برود و ضرب زده می‌شود با ضغث هنگامی که امیدی به بهبودی نیست.^{۴۳}

نظر آیت‌الله فاضل موحدی لنگرانی:

حد مجرم بیمار اگر زنا یا غیر محصنه کرده باشد صد تازیانه است؛ در این حالت یک دسته صدتایی از شلاق یا از شاخه درخت خرما یا سایر درختان به هم بسته، یک بار بر وی می‌زنیم و اگر حد کمتر [از صد تازیانه] باشد، به میزان حد او شلاق یا غیر آن بر می‌داریم.^{۴۴} عبارت «حد کمتر باشد» در کلام مورد اشاره دلالت بر این دارد که ضغث مختص زنا نیست؛ چون حد کمتر از صد تازیانه، ۸ ضربه و ۷۵ ضربه است که خاص جرایمی چون شرب خمر، قذف و قوادی است.

ادله دیدگاه دوم: مهم‌ترین دلایل مورد استناد فقهای متأخر که ضغث را مختص حد زنا نمی‌دانند این است: اولاً آن علتی که موجب تغییر یا تبدیل مجازات به ضغث شده است، بیماری مرتکب است، به نحوی

۴۱. روحانی، استفتانات قوة قضایه، ۱۵۰.

۴۲. روحانی، استفتانات قوة قضایه، ۱۵۰.

۴۳. موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ۶۹۹/۲.

۴۴. فاضل موحدی لنگرانی، آیین کیفری اسلام، ۴۹۴/۱.

که توانایی تحمل مجازات را ندارد و اجرای مجازات ممکن است باعث مرگ وی یا تشدید بیماری او شود؛ بنابراین، از آنجاکه شخصی که جرم مستوجب حد جلد انجام داده است، مجازات وی سلب حیات نیست و خون وی محترم است (قاعده احتیاط در دماء)؛ چنانچه احتمال آن رود که اجرای مجازات سبب مرگ وی شود باید از اجرای چنین مجازاتی اجتناب کرد. در نتیجه، هرگاه علت مذکور موجود باشد می‌توان از آن استفاده عموم کرد و حکم به ضَعْتُ داد؛ ثانیاً در تعزیرات نیز از طریق تقییح مناط و قیاس اولویت می‌توان حکم به ضرب با ضَعْتُ را استنباط کرد.^{۴۵}

۳.۳. ارزیابی دیدگاه فقها

با بررسی عقاید فقها، به دلایل زیر به نظر می‌رسد مجازات ضَعْتُ مختص حد زنا نیست و در سایر مجازات‌های حدی و نیز تعزیرات اعمال‌شدنی باشد.

ا. این موضوع که فقهای متقدم ضَعْتُ را در کتاب زنا بحث کرده‌اند بدان دلیل است که مهم‌ترین جرم مستوجب حد زناست و لذا سعی بر آن شده است احکام حدود بیشتر در فصل مهم‌ترین جرم بحث شود. بنابراین، به‌صراحت نمی‌توان اظهار داشت که آن‌ها ضَعْتُ را صرفاً مختص حد زنا دانسته‌اند.

ب. در کتب فقها در باب حدود اولین جرم حدی که درباره آن بحث شده، زناست. لذا احکام و قواعد و مقررات ناظر بر حدود غالباً در این قسمت بیان شده است. در نتیجه، در سایر جرائم بعدی مستوجب حد برای جلوگیری از تکرار، فقها لزومی بر ذکر دوباره آن ندیده‌اند. لذا این موضوع که فقها ضَعْتُ را در کتاب حد زنا بحث کرده‌اند نمی‌تواند دلیل بر انحصار آن به زنا باشد.

ج. علت و مبنای سقوط حد زنا و تبدیل آن به ضَعْتُ، به‌سبب «وجود بیماری» در مرتکب است تا مبادا اجرای مجازات باعث مرگ بیمار یا تشدید بیماری او شود. لذا در سایر حدود غیر از زنا و نیز تعزیرات چنانچه مرتکب بیمار باشد، به‌گونه‌ای که اجرای حد یا تعزیر باعث مرگ وی یا تشدید بیماری او شود، به‌سبب وجود همان مینا و علت، حد و تعزیر باید ساقط شود و ضَعْتُ جایگزین آن شود.

د. یکی از قواعد فقهی در حدود، قاعده «درء» است که بیان می‌دارد: حدود با شبهه ساقط می‌شوند. لذا بر مبنای این قاعده چنانچه در ثبوت و اجرای مجازات حدی یا غیر آن بر فرد بیماری شبهه داشتیم، براساس قاعده موصوف نمی‌بایست حد را جاری کرد.

ه. در جرائم مستوجب تعزیر به دو دلیل می‌توان ضَعْتُ را به این جرائم تسری داد: اول آنکه، وقتی در حدود باوجود مهم‌تر بودن آن‌ها نسبت به تعزیرات و نیز آن همه تأکید معصومان (ع) بر اجرای آن‌ها، به‌دلیل

بیماری مرتکب، حد تام ساقط و ضغث ثابت می‌شود، به طریق اولی در تعزیرات که کم‌اهمیت‌تر است می‌توان تعزیر را ساقط کرد و حکم به ضرب با ضغث داد. دوم آنکه، در نظام فقه جزایی مجازات تعزیری در اختیار حاکم است (التعزیر بماء یراء الحاکم). بنابراین براساس مبانی فقهی، حاکم این اختیار را دارد که نوع مجازات تعزیری را تعیین کند و در صورت مصلحت، مجازات تعزیری تعیین شده را به مجازات دیگر تبدیل کند. در نتیجه، در نظام قانونی نیز قانونگذار می‌تواند با توجه به قاعده فقهی «التعزیر بماء یراء الحاکم»، مجازات ضغث را در تعزیرات بپذیرد.

و. چنان‌که آمد، از جمله منابع و مبانی صدور حکم به مجازات ضغث آیه ۴۴ سوره «ص» است که می‌فرماید: «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاصْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ.» در آیه موصوف، به نوع خطا یا گناه همسر حضرت ایوب (ع) اشاره نشده است و لذا تفاسیر متفاوتی از آیه صورت گرفته که فقط در برخی به زنا اشاره شده است. بنابر برخی آراء، شیطان به همسر ایوب گفت: شوهرت سرسختی می‌کند و اگر سخنی که یادش می‌دهم بگوید از بیماری رها می‌شود و مال و فرزندش به او بر می‌گردد. زن قبول کرد و پیام را به شوهرش رساند. ایوب (ع) به خشم آمد و سوگند یاد کرد او را بزند.^{۴۶} در روایت دیگر، از امام صادق نقل شده است: همسر حضرت برای رفع گرمگی و تهیه نان، گیسوان خود را که زیبا بود فروخت. زمانی که حضرت ایوب باخبر شد با دیدن این وضع خشمگین شد و سوگند به ضرب وی یاد کرد.^{۴۷} ابن کثیر و فخر رازی مشابه این روایت را در تفسیر خود بیان کرده‌اند.^{۴۸} برخی دیگر از مفسران علت ضرب را هم کلامی همسر حضرت با شیطان می‌دانند.^{۴۹} برخی دیگر، علت سوگند یادکردن ایوب (ع) را عدم تمکین همسر ایشان دانسته‌اند.^{۵۰} نهایتاً در برخی اخبار آمده است: به ایوب (ع) خبر دادند که همسرش مرتکب زنا شده و موهای او بریده شده است، چون همسرش برگشت و موهای او را بریده دید قسم خورد که او را صد ضربه شلاق بزند اما بعد از آشکار شدن واقعیت بر او، پشیمان شد.^{۵۱}

چنان‌که ملاحظه می‌شود در تفسیر آیه نظرات مختلفی بیان شده است. بررسی و تحلیل هریک از نظرات مذکور از موضوع و توان پژوهش حاضر خارج است. باین حال، بنابر ضرورت بحث بیان می‌شود تفسیری که در باب زناست به دلایلی از این دست صحیح به نظر نمی‌رسد: أ. این تفسیر با مفاد آیه ناسازگار

۴۶. طبری، جامع البیان، ۱۰/۲۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ۷/۸؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۲۱۳/۱۶.

۴۷. قُمی، تفسیر قُمی، ۲۴۱/۲.

۴۸. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۷/۷؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۱۷۴/۲۲.

۴۹. بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ۴/۶۶۴.

۵۰. مغنیه، التفسیر الکاشف، ۶/۳۸۲.

۵۱. سلطان علی‌شاه، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ۳/۳۱۱.

است؛ چراکه آیه سوگند ایوب(ع) را تأیید کرده و راه تخفیف آن را به حضرت نشان داده اما طبق این تفسیر، سوگند ایشان نادرست بوده و از آن پشیمان شده است.^{۵۲} ب. میان موضوع آیه، که مسئله نشکستن قسم است و حکم برداشت شده که جاری کردن حد بر زناکار مریض است، تناسبی وجود ندارد. ج. در آیه به تعداد شاخه‌هایی که ضَعْتُ را تشکیل می‌دهند اشاره نشده است. پس نمی‌توان کیفر صد ضربه شلاق را، که حکم زنا غیر محصنه است، از آن برداشت کنیم. د. در داستان حضرت ایوب(ع) آن شخصی که مریض بوده حضرت ایوب بوده است نه همسر وی، لذا نمی‌توان حد بیمار زناکار را از آیه مذکور برداشت کرد. ضمن آنکه، در سایر آیات و روایات نیز شاهی بر بیمار بودن همسر ایوب(ع) وجود ندارد. و. اگر همسر ایوب(ع) مرتکب زنا شده بود نباید عفو شود، زیرا استثنای همسر ایشان از جاری کردن حد یا حکم الهی تبعیض به شمار می‌آید. ه. اگر همسر حضرت مرتکب زنا شده بود، جاری کردن حد الهی بر وی تکلیف بوده و نیازی به سوگند یادکردن نداشت.^{۵۳}

اما در باب روایاتی که به‌عنوان منبع حکم ضَعْتُ به آن‌ها استناد شده است، چند نکته ذکر شدنی است: اولاً معصومان(ع) برحسب موضوع و مسئله ارجاعی به آن‌ها اظهار نظر کرده‌اند. در روایات مربوط به ضَعْتُ از آنجایی که شخص زانی را نزد معصومان آورده‌اند، ایشان در خصوص فرد زانی اظهار عقیده کرده‌اند و چه بسا، شخص قاذف بیماری را نیز نزد ایشان می‌آوردند حکم به ضَعْتُ می‌دادند. حاصل آنکه، جرم زنا ویژگی خاصی نداشته و در نتیجه، از طریق الغای خصوصیت می‌توان حکم ضَعْتُ را به سایر جرایم حدی مستوجب شلاق و تعزیرات نیز تسری داد. ثانیاً در برخی از روایات به نوع جرم مستوجب حد اشاره‌ای نشده است، از جمله: امام صادق(ع) فرمود: «مردی که کار موجب حد انجام داده بود و جراحات و بیماری داشت، نزد امیرالمؤمنین علی(ع) آوردند. امیرالمؤمنین فرمود: او را تا زمانی که سلامتی پیدا کند نگاه دارید تا زخم‌هایش باز نشود که می‌میرد، اما آن زمان که بهبودی یافت، او را حد خواهیم زد.»^{۵۴} در روایت دیگری چنین آمده است: «موسی بن بکر از زراره نقل می‌کند که امام باقر(ع) فرمود: اگر کسی دسته‌ای از چوب یا شاخه‌ای که چندین رشته داشته باشد بر گیرد و با آن یک ضربه بر متخلف [بیمار] جاری کند، در صورت تساوی تعداد شاخه‌ها با ضربه‌های حد متخلف، کفایت می‌کند.»^{۵۵} چنان‌که ملاحظه می‌شود در روایت مذکور به نوع جرم مستوجب ضَعْتُ اشاره نشده، بلکه به‌صورت عام بیان شده؛

۵۲. جعفری، اصلانی، «نقد و بررسی آراء تفسیری فریقین در تفسیر آیه ۴۴ سوره ص»، ۷۷.

۵۳. جعفری، اصلانی، «نقد و بررسی آراء تفسیری فریقین در تفسیر آیه ۴۴ سوره ص»، ۷۹.

۵۴. بروجردی، منابع فقه شیعه، ۵۶۳/۳۰.

۵۵. ابن‌بابویه، کتاب من لا یحضره الفقیه، ۲۸/۴.

در صورت تساوی تعداد شاخه‌ها با ضربه‌های حد، این کار از اجرای حد کفایت می‌کند.

۴. شرط اجرای ضغث

اما شرط اجرای ضغث، غیر از ارتکاب جرمی که مستوجب حد غیر قتل یا تعزیر (بنا بر نظر برخی فقها) باشد، عبارت است از: ۱. وجود بیماری در مرتکب جرم؛ ۲. مصلحت حاکم در تعجیل اجرای حد.^{۵۶}

۴. ۱. بیماری مرتکب

شرط لازم در صدور حکم به مجازات ضغث، وجود حالت بیماری در فرد مجرم است. لذا اجرای این نوع مجازات نسبت به افراد غیربیمار ممکن نیست. لیکن بحثی که مطرح می‌شود این است که چه نوع بیماری سبب ثبوت حد ضغث و به تعبیر دیگر، باعث تبدیل کیفر تازیانه به شمارخی می‌شود؟ در پاسخ باید اظهار داشت: فقها بر نوع معین و خاصی از بیماری تصریح نکرده‌اند. برخی از فقها اذعان داشته‌اند: مقصود از بیماری در ضغث، مرض عرفی است که ظن خطر بر حیات دارد؛ یعنی با اقامه حد، حیات بیمار به خطر می‌افتد یا بیماری وی تشدید می‌یابد.^{۵۷} بنابراین، هر نوع بیماری که با اجرای مجازات موجب وخامت حال مریض یا منجر به مرگ او شود سبب سقوط حد تازیانه و اجرای ضغث می‌شود. از جمله بیماری‌هایی که فقها به‌عنوان نمونه ذکر کرده‌اند می‌توان به این موارد اشاره کرد: استسقا (پرنوشی)، دُمَل (آبسه عفونی)، فلج و زمین‌گیر بودن،^{۵۸} سل، ضعیف بودن بدن به دلیل ضعف الخلقه^{۵۹} یا ضعیف بودن بدن به دلیل پیری و سرطان،^{۶۰} بیماری قلبی و جراحی.^{۶۱} بنابراین، وجود بیماری شرط لازم است اما شرط کافی نیست؛ یعنی بیماری باید به‌گونه‌ای باشد که اجرای مجازات شلاق باعث تشدید بیماری یا مرگ وی شود. در نتیجه، بیماری‌های جزئی موجب ثبوت حکم ضغث نمی‌شود. نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که از آنجایی که تشخیص وجود یا عدم بیماری امر تخصصی است و از صلاحیت و تخصص حاکم خارج است، مرجع تشخیص آن و درجه وخامت آن پزشک (پزشکی قانونی) است؛ زیرا امکان دارد فرد برای فرار از مجازات خود را به تمارض بزند.^{۶۲}

۵۶. زراعت، شرح قانون مجازات اسلامی؛ بخش حدود، ۱/۱۷۸.

۵۷. طباطبایی حکیم، مسائل معاصرة فی فقه القضاة، ۱۷۷.

۵۸. شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۴/۳۷۸.

۵۹. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۴۱/۳۴۰؛ طباطبایی کربلایی، ریاض المسائل، ۱۵/۵۰۰؛ سبحانی، الحدود و التعزیرات، ۱۲۲.

۶۰. فاضل موحدی لنگرانی، آیین کیفری اسلام، ۱/۴۹۴.

۶۱. موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ۲/۶۹۹.

۶۲. طباطبایی حکیم، مسائل معاصرة فی فقه القضاة، ۱۷۷؛ موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ۲/۶۹۹.

می‌توان گفت: دو دسته از بیماری‌ها هستند که می‌تواند منجر به صدور گواهی عدم تحمل کفیر از سوی پزشکی قانونی شود: یکی، بیماری‌های سخت‌درمان که درمان آن‌ها دشوار و دوره‌درمان آن‌ها زمان‌بر و پرهزینه است و دوم، بیماری‌های درمان‌ناپذیر که هیچ درمانی یا درمان مناسبی برایش وجود ندارد و در کوتاه‌مدت سبب مرگ بیمار می‌شود.^{۶۳} در حال حاضر در قوانین ایران معیار دقیقی برای تعیین بیماری‌های سخت‌درمان و درمان‌ناپذیر وجود ندارد و فقط برخی مصوبات حمایتی وجود دارد که فهرستی از بیماری‌های صعب‌العلاجی را که مشمول حمایت‌های بیمه و از این قبیل می‌شوند ذکر کرده است. اما در عرف پزشکی بیماری‌های سخت‌درمانی وجود دارد که دقیقاً منطبق با مصوبات حمایتی نیستند.^{۶۴} بنابراین، تشخیص بیماری‌های سخت‌درمان تابع دو ضابطه «قانونی» و «عرفی» است. از یک سو، باید به فهرست مصوبات حمایتی به‌عنوان فهرست حداقلی بیماری‌های سخت‌درمان نگریسته شود (ضابطه قانونی) و از سوی دیگر، چنانچه در عرف پزشکی بیماری‌هایی وجود دارد که درمان آن‌ها دشوار و زمان‌بر و پرهزینه است (ضابطه عرفی) بایستی به‌عنوان بیماری سخت‌درمان شناخته شده و ارفاقات قانونی درباره آن صورت گیرد.^{۶۵}

اما کلام فقها و تعابیر آن‌ها در خصوص دوام و به‌تعبیر دیگر، موقت یا دائمی بودن بیماری مختلف است و دو فرض وجود دارد: فرضی که امید به بهبودی بیمار نیست و فرضی که امید به بهبودی بیمار است. در فرضی که امید به بهبودی بیمار نیست نظر همه فقها بر اجرای ضغث است. اما در فرضی که امید به بهبودی بیمار است برخی بیان داشته‌اند که حد به تأخیر می‌افتد تا زمانی که بیمار بهبود یابد. بعضی دیگر نیز اظهار داشته‌اند که حاکم مختار است بین اینکه اجرای حد را به تأخیر بیندازد تا زمان بهبودی بیمار و بعد از بهبودی، حد کامل اجرا شود یا اینکه در صورت مصلحت، در حالت مرض ضغث اجرا شود. به دلیل مختلف بودن تعابیر فقها و جمع نشدن تحت یک عنوان و همچنین به دلیل جلوگیری از تحریف کلام آنان لازم دیده شد عبارات هر یک به صورت جداگانه ذکر شود:

برخی از فقها بدون اینکه بر قابلیت بهبودی یا عدم بهبودی بیمار اشاره کنند، بیان داشته‌اند: بر بیماری که تحمل ضرب مکرر را نداشته باشد و مصلحت تعجیل در اجرای حد باشد، حد ضغث زده می‌شود.^{۶۶}

۶۳. حیدری، «مبانی، قلمرو و آثار فقهی-حقوقی؛ حق سلامت زندانیان دارای بیماری سخت درمان»، ۵۶.

۶۴. در نظام قانونی ایران برخی دستورالعمل‌ها در خصوص حمایت از بیماران صعب‌العلاج یا سخت‌درمان وجود دارد، از جمله: دستورالعمل مصوب ۱۳۹۳/۰۲/۱۵ وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و نیز مصوبه ستاد کل نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۶ که ۲۹ بیماری را جزو بیماری‌های صعب‌العلاج دانسته است. مصوبه اخیر، تنها دسته‌بندی جامع از بیماری‌های صعب‌العلاج و سخت‌درمان در نظام حقوقی ایران است.

۶۵. حیدری، «مبانی، قلمرو و آثار فقهی-حقوقی؛ حق سلامت زندانیان دارای بیماری سخت درمان»، ۴۹.

۶۶. شهید اول، اللعة الدمشقیة، ۲۵۵/۱؛ کاشف الغطاء، سفینة النجاة، ۵۸/۳؛ ذهنی تهرانی، عناوین الاحکام، ۱۷۵/۴.

برخی دیگر بیان داشته‌اند: ضغث، حد بیماری است که امید به بهبودی آن نباشد.^{۶۷}
برخی بیان داشته‌اند: ضغث، حد بیماری است که طاقت تازیانة ندارد لیکن اگر امیدی به بهبودی باشد تأخیر در اجرای حد جایز است.^{۶۸}

مریض که مرتکب زنا شده است رجم می‌شود لیکن تازیانة زده نمی‌شود، به دلیل جلوگیری از سرایت بیماری و انتظار می‌کشند تا بهبود یابد، اما اگر بنا بر نظر حاکم، مصلحت در تعجیل بر اجرای حد باشد، با ضغث زده می‌شود مشتمل بر عدد معتبر.^{۶۹}

بر بیماری که خوف آن می‌رود در اثر اجرای تازیانة بمیرد یا بیماری اش وخامت یابد حد جاری نمی‌شود تا زمانی که بهبود یابد و در صورتی که امید به بهبودی نباشد با استفاده از ضغث یک‌بار زده می‌شود.^{۷۰} در این صورت، حد به تأخیر نمی‌افتد؛ زیرا برای بیماری پایانی متصور نیست که بتوان انتظار آن را داشت.^{۷۱}

اگر مصلحت اقتضا کند بیمار را قبل از بهبودی حد زنند با یک دسته تازیانة یک‌بار بر او می‌زنند.^{۷۲}
بیمار حد جلد نمی‌خورد تا بهبود یابد، برای جلوگیری از مرض و اگر رأی حاکم مصلحت در تعجیل باشد؛ مانند هنگامی که امید به بهبودی نیست، یک‌بار با ضغث بر وی زده می‌شود.^{۷۳}
ضغث برای فردی است که یا ضعیف است یا بیماری شدید دارد که امکان بهبودی ندارد، که در این حالت چنانچه مصلحت تعجیل در اجرای حد باشد، پس به صورت ضغث مشتمل بر عدد معتبر از حد از شماریک یا چوب یا شلاق زده می‌شود. از جمله مصالحی که باعث تعجیل در اجرای حد می‌شود، هنگامی است که بدانیم امیدی به بهبودی مریض وجود ندارد.^{۷۴}

دلیل مختلف بودن تعبیر فقها روایات است. در برخی از روایات آمده: معصومان(ع) حد ضغث را در حالت بیماری مرتکب جاری کرده‌اند، که به این دسته از روایات در بخش‌های گذشته اشاره شد و به دلیل جلوگیری از تکرار، از ذکر مجدد آن‌ها خودداری می‌شود. اما در برخی دیگر از روایات آمده است که معصومان حد را در حالت بیماری مرتکب جاری نکردند و صبر کردند تا بیمار بهبود یابد، که در ذیل به

۶۷. طوسی، الخلاف، ۳۸۰/۵.

۶۸. شیخ بهایی، جامع عباسی، ۹۱۹.

۶۹. محقق حلی، شرائع الاسلام، ۴۵۸/۴ تا ۴۵۸/۴؛ محقق حلی، المختصر النافع، ۴۲۴؛ ابن‌ادریس، السرائر، ۴۵۴/۳.

۷۰. خوبی، مبانی تکملة المنهاج، ۲۱۱/۱؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، ۳۷۸/۱۴.

۷۱. شهید ثانی، مسالک الافهام، ۳۷۸/۱۴.

۷۲. علامه حلی، تبصرة المتعلمین، ۷۳۴.

۷۳. طباطبایی کربلایی، ریاض المسائل، ۵۰۰/۱۵؛ هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، ۱۵۰/۵.

۷۴. گلپایگانی، الدر المنضود، ۳۷۱/۱.

آن‌ها اشاره می‌شود:

امام صادق(ع) فرمود: «مردی که کار موجب حد انجام داده بود و جراحی (قروح) و بیماری داشت، نزد امیرالمؤمنین علی(ع) آوردند. حضرت فرمود: او را تا زمانی که سلامت و بهبودی می‌یابد نگاه دارید، برای آنکه زخم‌هایش باز نشود که می‌میرد، اما آن زمان که بهبود یافت وی را حد می‌زنیم.»^{۷۵}

امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: «مردی را که خیلی سخت بیمار و نزدیک به موت بود و کاری انجام داده بود که حد بر وی ثابت می‌شد، نزد پیامبر(ص) آوردند. پیامبر(ص) فرمود: آیا تو به خود مشغول نشدی و از حرام باز نماندی؟ وی گفت: ای پیامبر خدا، حالتی به من روی داد که اختیار خود را نداشتم. پیامبر(ص) فرمود: او را بگذارد تا بهبودی یابد، آن وقت حد بر او اجرا می‌شود.» امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: «فرد مبتلا به حصبه و جذامی حد ندارد تا زمانی که سلامت یابد. می‌ترسم که حد بر او جاری کنم و جراحاتش باز شود و بمیرد ولی آن‌گاه که سلامتی یابد، او را حد خواهم زد.»^{۷۶}

همچنان‌که ملاحظه می‌شود برخی روایات دلالت دارند که حد به تأخیر انداخته می‌شود تا مریض بهبودی یابد؛ زیرا اجرای حد باعث تشدید بیماری مرتکب می‌شود و این کار ممکن است مقدمه مرگ مجرم بیمار باشد. لیکن دسته‌ای دیگر از روایات بیان می‌دارند که معصومان حد را به تأخیر نینداخته و در همان حال بیماری مجرم، حد را به شکل ضغث بر وی اجرا کردند. حال به چه شکل این دو دسته روایات را با هم جمع کنیم؟ در این مورد، دو راه حل ارائه داده‌اند:

راه حل اول. روایات تأخیر در اجرای حد مربوط به زمانی است که امید به سلامت بیمار باشد. از این رو، کلمه «تبرء» در آن‌ها به کار رفته است. اما روایات شمراخ زمانی است که امیدی به رفع مریضی نباشد. در زمان گذشته کسی که مبتلا به استسقا و آب‌آوردن شکم می‌شد راه درمانی برای آن نمی‌دانستند، از این رو چون امید به سلامت و بهبودی بیمار نبود، رسول خدا(ص) حد را بر بیمار جاری ساختند.

راه حل دوم. پیامبر(ص) مصلحتی در تعجیل اجرای حد دیدند و به همین دلیل حد را جاری کردند، ولی روایات قروح مربوط به زمانی است که مصلحتی در تعجیل حد نباشد.

این دو راه حل برای جمع روایات، مقابل یکدیگر نیست و می‌توان هر دو را موجه دانست؛ بنابراین، اگر امید به بازیابی سلامت مجرم نباشد یا حاکم مصلحت در تعجیل بر اجرای حد دید، دسته‌ای از صد شمراخ یا غیر آن تهیه کرده و یک مرتبه به فرد می‌زنند.^{۷۷}

۷۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۰/۲۸؛ بروجردی، منابع فقه شیعه، ۵۶۳/۳۰.

۷۶. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۸/۲۸.

۷۷. فاضل موحدی لنگرانی، آیین کیفری اسلام، ۵۰۳/۱.

در مجموع می‌توان گفت: اگر حد مریض تازیانه باشد، صبر می‌کنند و به انتظار بهبودی او می‌نشینند تا مبدا اجرای حد موجب مرگ یا سرایت بیماری به سایر اعضا شود و بعد از بازیافتن سلامت، حد جاری می‌شود. اما اگر بیماری مجرم به صورتی است که امیدی بر بهبودی و شفای وی نمی‌رود یا حاکم مصلحت را در تعجیل اجرای حد ببیند، هر چند امید به شفای بیمار باشد، در این صورت یک دسته صدتایی (اگر حد مجرم صد تازیانه است) از تازیانه یا شاخه خرما یا شاخه سایر درختان به هم بسته، یکبار بر او زده می‌شود.^{۷۸} بر همین اساس، امام خمینی در تحریر الوسیلة بیان داشته‌اند: حد بر مریض در صورتی که قتل یا رجم باشد، واجب است. اما هیچ‌کدام از آن‌ها جلد زده نمی‌شود، به دلیل بیم سرایت و برای خوب شدن آن صبر کرده و اگر توقع خوب شدن نباشد یا حاکم مصلحت بداند که تعجیل شود، آن‌ها را به وسیله یک دسته که مشتمل بر عدد است، از تازیانه‌ها یا شاخه‌های کوچکی که به شکل خوشه روی شاخه‌های درخت سبز می‌شود یا مانند این‌ها می‌زند.^{۷۹}

۴. ۲. مصلحت

شرط دوم اجرای حد صغث، وجود مصلحت بود. اما منظور از مصلحت چیست؟ در این خصوص چند نظر وجود دارد: برخی فقها گفته‌اند: مراد از مصلحت، نظر حاکم است.^{۸۰} برخی دیگر بیان داشته‌اند: از مصادیق مصلحت، موردی است که امیدی به بهبودی بیمار نیست، در این حالت برای تعطیل نشدن حدود الهی بسته‌ای از چوب به تعدادی که باید بر بزهکار زده شود، یکبار بر بدن او می‌زنند.^{۸۱} برخی دیگر اظهار داشته‌اند: مراد از تعجیل و مصلحت باعث انزجار دیگران شدن و ترس به از بین رفتن فواید حد است.^{۸۲} بعضی دیگر، مصلحت را آن دانسته‌اند که قانون‌شکنی کم‌تر شود و حریم قانون و ظاهر حفظ شود؛ زیرا شارع به حفظ ظاهر اهمیت می‌دهد.^{۸۳}

از جمع نظرات مذکور می‌توان گفت: مرجع تشخیص مصلحت، حاکم است و چنانچه حاکم تشخیص دهد که امیدی به بهبود بیمار نیست، برای ایجاد رعب دیگران و جلوگیری از بین رفتن فواید و آثار حد می‌تواند حد را جاری سازد. البته نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که موضوع بهبودی یا عدم بهبودی بیمار و نیز تشخیص نوع بیماری که مانع تحمل مجازات می‌شود، امری فنی و اظهار نظر درباره

۷۸. فاضل موحدی لنگرانی، آیین کیفری اسلام، ۴۹۴/۱.

۷۹. خمینی، تحریر الوسیلة، ۱۹۱/۴.

۸۰. گلپایگانی، الدر منضود، ۳۷۷/۱.

۸۱. هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، ۱۵۰/۵.

۸۲. آبی، کشف الرموز، ۵۴۹/۲؛ طباطبایی حکیم، مسائل معاصره فی فقه القضاء، ۱۷۶.

۸۳. مکارم شیرازی، کتاب النکاح، ۱۱۵/۳.

آن در تخصص کارشناس، که در حال حاضر سازمان پزشکی قانونی می‌باشد، است و قاضی در این زمینه رأساً عمل نمی‌کند. در واقع، قاضی زمانی می‌تواند با احراز مصلحت، حکم به اجرای ضغث دهد که طبق پزشکی قانونی فرد محکوم به دلیل بیماری توانایی تحمل کیفر را نداشته باشد. بر همین اساس، در ماده ۵۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ آمده است: «هرگاه محکوم‌علیه به بیماری جسمی یا روانی مبتلا باشد و اجرای مجازات موجب تشدید بیماری و یا تأخیر در بهبودی وی شود، قاضی اجرای احکام کیفری با کسب نظر پزشکی قانونی تا زمان بهبودی، اجرای مجازات را به تعویق می‌اندازد. چنانچه در جرایم تعزیری امیدی به بهبودی بیمار نباشد، قاضی اجرای احکام کیفری پس از احراز بیماری محکوم‌علیه و مانع بودن آن برای اعمال مجازات، با ذکر دلیل، پرونده را برای تبدیل به مجازات مناسب دیگر با در نظر گرفتن نوع بیماری و مجازات به مرجع صادرکننده رأی قطعی ارسال می‌کند.» ماده ۱۳۰ آیین‌نامه نحوه اجرای احکام حدود، سلب حیات، قطع عضو، قصاص نفس و عضو و جرح، دیات، شلاق، تبعید، نفی بلد، اقامت اجباری و منع از اقامت در محل یا محل‌های معین مصوب ۱۳۹۸ نیز مقرر می‌دارد: قاضی اجرای احکام کیفری در صورت ادعای محکوم دایر بر وجود مانع پزشکی برای اجرای مجازات شلاق، وی را به پزشکی قانونی معرفی می‌کند. هرگاه به تشخیص پزشک قانونی امید به رفع مانع باشد، اجرای مجازات شلاق تا زمان بهبودی به تعویق می‌افتد و در غیر این صورت، در شلاق تعزیری وفق ماده ۵۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری اقدام می‌شود و در شلاق حدی به دستور دادگاه با یک دسته ترکه یا شلاق (ضغث) که به تعداد ضربات حد است، فقط یک‌بار به محکوم زده می‌شود؛ هرچند همه آن‌ها به بدن او نرسد.

۵. حکم باز یافت سلامتی بعد از ضغث

موضوعی که باید به آن توجه داشت این است که با اجرای ضغث، حد جاری شده و به عبارتی دیگر، حد ساقط می‌شود. بر همین اساس، فقها بیان کرده‌اند: چنانچه بعد از اجرای ضغث، فرد مجرم سلامتی خود را باز یابد مجدداً حد اعاده نمی‌شود.^{۸۴} دلیل این امر را اولاً اطلاق ادله می‌دانند که ضرب ضغث کفایت می‌کند و ثانیاً قاعده درء.^{۸۵} برخی دیگر در توجیه عدم اعاده گفته‌اند: این مسئله به نماز و عبادتی شبیه است که پس از انجام آن، بار دیگر با حصول شرایط، اعاده ندارد.^{۸۶} لذا جاری ساختن حد برای مرتبه

۸۴. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۴۲/۴۱؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۳۴۱/۱؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، ۳۷۹/۱۴؛ شهید ثانی، شرح لمعه دمشقیه، ۸۲/۱۳؛ فاضل‌محدثی لنگرانی، آیین کیفری اسلام، ۴۹۴/۱؛ علامه حلی، قواعد الاحکام، ۵۳۰/۳؛ خمینی، تحریر الوسیله، ۴۹۷/۴؛ سبزواری، مهذب الاحکام، ۲۸۲/۲۷.

۸۵. مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۳۴۱/۱.

۸۶. فاضل‌محدثی لنگرانی، آیین کیفری اسلام، ۴۹۴/۱.

دوم بی معناست؛ زیرا در زمان اجرای حد، مجرم بیمار بوده و حدی که شارع برای او تعیین کرده بود اجرا شده است و دلیلی بر اجرای دوباره آن نداریم.^{۸۷} آرای مذکور صحیح به نظر می‌رسد؛ زیرا وقتی چیزی ساقط شد از بین می‌رود و دیگر وجود ندارد که مجدداً اعاده شود؛ مانند زمانی که فردی از ارتکاب جرمی نزد حاکم توبه کند که در این حال با توبه مجازات او ساقط می‌شود، لیکن چنانچه فرد بعد از توبه مجدداً به دلایلی مرتکب جرمی شود به شرط آنکه توبه وی صوری نبوده باشد، مجازات بزه سابق اعاده و اجرا نمی‌شود.

۶. وسیله اجرای ضغث

در خصوص اینکه وسیله‌ای که با آن ضغث اجرا می‌شود چه چیزی باید باشد، کلام فقها مختلف است. برخی فقط به شمراخ (خوشه خرما) اشاره کرده‌اند.^{۸۸} برخی چوب (ترکه) و شمراخ را گفته‌اند.^{۸۹} بعضی به چوب، شمراخ و تازیانه اشاره کرده‌اند.^{۹۰} برخی گفته‌اند: چوب و مانند آن.^{۹۱} بعضی فقط تازیانه را گفته‌اند.^{۹۲} در بررسی آرای مذکور می‌توان گفت: آنچه از آیه ۴۴ سورة «ص» در باب داستان حضرت ایوب و روایات وارده از معصومان برداشت می‌شود عبارت است از اینکه: وسیله‌ای که با آن ضغث اجرا شده، دسته‌ای از ترکه‌ها؛ چوب‌های نازک گیاهان یا درختان بوده است و در روایات وارد، به تازیانه (نوار چرمی به هم بافته شده) اشاره‌ای نشده است. در نتیجه، عقیده آن دسته از فقها که به تازیانه اشاره کرده‌اند صحیح به نظر نمی‌رسد.

۷. کمیت و کیفیت ضرب با ضغث

۱.۷. کمیت ضرب

در خصوص تعداد ضرباتی که با ضغث باید زده شود در مباحث گذشته اشاره شد که «یک ضربه» است. لذا در این قسمت به دلیل عدم تکرار، از ذکر مجدد آن‌ها خودداری می‌شود و فقط به عنوان نمونه به

۸۷. فاضل موحدی لنگرانی، آیین کیفری اسلام، ۵۰۵/۱.

۸۸. محقق حلی، شرائع الاسلام، ۴۵۸/۴ تا ۴۵۸/۴؛ خویی، مبانی تکملة المنهاج، ۲۱۲/۱؛ ابن‌ادریس، السرائر، ۵۳۱/۳.

۸۹. طوسی، الخلاف، ۳۷۹/۵.

۹۰. خمینی، تحریر الوسیله، ۴۹۷/۴؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۶۲/۱۰؛ گلپایگانی، الدر المنضود، ۳۷۱/۱؛ طباطبایی کربلایی، ریاض المسائل، ۵۰۰/۱۵؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة؛ کتاب الحدود و التعزیرات، ۳۳۷/۱.

۹۱. ذهنی تهرانی، مباحث الفقہیة فی شرح الروضه البهیة، ۱۷۲/۲۷؛ هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، ۱۰۰/۵؛ شهید ثانی، شرح لمعه دمشقیه، ۸۱/۱۳.

۹۲. شیخ بهایی، جامع عباسی، ۹۱۹؛ علامه حلی، تبصرة المتعلمین، ۷۳۴.

کلام برخی اشاره می‌شود. آیت‌الله خوینی می‌فرماید: بر مریضی که خوف آن می‌رود در اثر اجرای حد شلاق بمیرد حد جاری نمی‌شود تا زمانی که بهبود یابد و در صورتی که امید به بهبودی وی نباشد با استفاده از ضَعْتُ مشتمل بر عدد معتبر، یک‌بار بر او زده می‌شود و لازم نیست تمام شاخه‌ها به بدن او اصابت کند.^{۹۳}

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که در ضَعْتُ وصول همه ترکه‌ها را به بدن مجرم لازم نمی‌دانند و غالباً با این عبارت موضوع را مطرح کرده‌اند: «ولایشرط وصول کُلِّ شمراخ الی جسده»^{۹۴} علت این موضوع را اطلاق ادله و دشواری و محال‌چنین امری دانسته‌اند،^{۹۵} زیرا هنگامی که یک قبضه از ترکه‌ها یا تازیانه‌ها درست شود، تعدادی از آن‌ها در وسط و بالا قرار می‌گیرد و فقط مقداری که در زیر واقع می‌شود با بدن مجرم تماس پیدا کند. لذا قاعدتاً وصول تمام ترکه‌ها به بدن ناممکن است. پس آنچه لازم است عبارت است از اینکه: عنوان ضرب، به مجموع ترکه‌ها اطلاق شود؛ یعنی با آن مجموعه، ضربه بر بدن مجرم وارد شود.^{۹۶}

فقها فرض دیگری را مطرح کرده‌اند و آن این است که چنانچه تعداد ترکه‌ها یا تازیانه در ضَعْتُ به‌گونه‌ای باشد که در یک دسته جا نشود، به‌گونه‌ای که نتوان همه آن‌ها را در دست گرفت و به یک‌بار با آن‌ها ضربه زد، در این صورت تکلیف چیست؟ در پاسخ به این مسئله برخی فقها چنین اظهار داشته‌اند: اگر تعداد چوب‌ها آن‌گونه بود که همه آن‌ها در دست جا نگرفت، نصف آن را (۵۰ تا) بر می‌دارد و دو بار بر بدن مجرم می‌زند.^{۹۷} برخی دیگر از فقها اظهار داشته‌اند: اگر عدد چوب‌ها به قدری بوده که وقتی به صورت مجموعه و دسته در آمدند در دست جا نگرفته و مجری حدّ نتوانست آن‌ها را به دست بگیرد و یک‌بار به بدن مجرم بزند، حکم این است که مجموعه را چند بسته کوچک‌تر کرده و چند بار به بدن مجرم بزند تا جایی که عدد نصاب حدّ کامل شود.^{۹۸} آرای مذکور قابل تأمل به نظر می‌رسد؛ زیرا اولاً آنچه از آیه ۴۴ سوره ص

۹۳. خوینی، مبانی تکملة المنهاج، ۲۱۱/۱.

۹۴. محقق حلی، شرائع الاسلام، ۳، ۴۵۸/۴؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، ۳۷۸/۱۴؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۱۱۳/۹؛ خوینی، مبانی تکملة المنهاج،

۲۱۲/۱؛ منتظری، کتاب الحدود، ۹۸/۱؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۴۲/۴۱؛ گلپایگانی، الدر المنضود، ۳۷۶/۱؛ تبریزی، اسس الحدود و التعزیرات،

۱۳۱؛ فخر وجدانی، الجواهر الفخریة، ۱۲۶/۱۶؛ ابن‌ادریس، السرائر، ۴۵۴/۳؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۶۲/۱۰.

۹۵. گلپایگانی، الدر المنضود، ۳۷۶/۱؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۴۲/۴۱؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۶۲/۱۰؛ سبحانی، الحدود و التعزیرات، ۱۲۲؛

تبریزی، اسس الحدود و التعزیرات، ۱۳۱؛ ابن‌ادریس، السرائر، ۴۵۴/۳.

۹۶. فاضل موحدی لنگرانی، آیین کیفری اسلام، ۵۰۳/۱.

۹۷. شهید ثانی، مسالک الافهام، ۳۷۷/۱۴؛ گلپایگانی، الدر المنضود، ۳۷۱/۱؛ منتظری، کتاب الحدود، ۹۷/۱؛ هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب

اهل بیت، ۱۵۰/۵؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۴۲/۴۱.

۹۸. شهید ثانی، شرح لمعه دمشقیه، ۸۱/۱۳؛ ذهنی تهرانی، مباحث الفقہیة فی شرح الروضة البهیة، ۱۷۱/۲۷.

برداشت می‌شود آن است که خداوند به ایوب (ع) فرمود یک دسته بردار و یک ضرب بزَن «وَأَخَذَ بِيَدِكَ ضَعْفًا فَاصْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ». واژه «فاضرب» مفرد است و دلالت بر یک ضربه دارد؛ ثانیاً روایت وارده از معصومان نیز دلالت بر ضرب واحد دارد؛ ثالثاً آنچه در ضغث مدنظر بوده، رعایت حال بیمار و جلوگیری از وخامت حال وی است، به همین دلیل ترکه‌ها باید آن قدر نازک باشد که در یک دسته جا گیرد و یک بار زده شوند، وگرنه چنانچه ترکه‌ها ضخیم باشد، به گونه‌ای که در دست جا نشوند و مثلاً در جرم زنا پنج دسته بیست تایی را تشکیل دهد، نتیجه این امر نه تنها ضربات متعدد خواهد بود، بلکه دردآوری بیشتر برای مجرم بیمار و وخامت حال او را ممکن است به دنبال داشته باشد، که این امر با فلسفه ضغث منافات دارد. ضمن آنکه به دسته‌ها و چوب‌های ضخیم نیز عرفاً دیگر عنوان ضغث اطلاق نخواهد شد.

۲.۷. کیفیت ضرب

- در باب نحوه ضرب در ضغث چند مسئله مطرح می‌شود: ۱. آیا ضربه می‌بایست دردآور باشد یا خیر؟
۲. نحوه زدن ضربه چگونه باید باشد؟
- اما از حیث شدت، ضربه باید به گونه‌ای باشد که عنوان ضرب بر آن صدق کند؛ یعنی باعث درد شود. پس صرفاً دست را بالا آوردن و گذاشتن ترکه‌ها روی بدن کافی نیست.^{۹۹} بنابراین، بایستی عنوان «ضرب» صدق کند و دردآور باشد، هر چند که از فاصله کم باشد. پس اگر آن قبضه را یک وجب بالا بیاورد و بر بدن زانی بزند، عنوان «ضرب» صادق نیست.^{۱۰۰} دلیل این امر نیز مشخص است؛ چراکه اولاً اگر هدف این می‌بود که دردی بر مجرم وارد نشود اصولاً می‌بایست مجازات ساقط می‌شد، نه اینکه به ضغث تبدیل شود؛ ثانیاً چنانچه دردآوری ملاک نباشد، نتیجه آن خواهد بود که صرفاً نمایشی ظاهری بوده که این امر باعث لوٹ شدن اجرای احکام اسلامی می‌شود و مسلم است چنین موضوعی مد نظر شارع نبوده است. بنابراین، مجرد اتصال دسته‌ها و برخورد با بدن کافی نیست. به همین دلیل، فقها عنوان کرده‌اند چنانچه دسته‌ها کامل به بدن اصابت نکند و اجماً دردآور نباشد، حد ساقط نمی‌شود.^{۱۰۱}

نتیجه‌گیری

از جمله مجازات‌های در نظر گرفته شده در شرع اسلام، مجازات ضغث است. مجازات ضغث، کیفر

۹۹. شهید ثانی، مسالک الافهام، ۲۷۲/۱۴؛ شهید ثانی، شرح لمعه، ۸۱/۱۳؛ ذهنی تهرانی، مباحث الفقہیة فی شرح الروضة البهیة، ۱۷۱/۲۷؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۴۲/۴۱؛ سرور، المعجم الشامل للمصطلحات العلمیة و الدینیة، ۱۰۸/۱؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۶۳/۱۰؛ سبزواری، مهذب الاحکام، ۲۸۲/۲۷.

۱۰۰. فاضل موحدی لنگرانی، آیین کیفری اسلام، ۵۰۳/۱.

۱۰۱. محمدی، حقوق کیفری اسلام؛ ترجمه مسالک الافهام، ۴۱.

بزهکاری است که به دلیل بیمار بودن توانایی تحمل مجازات اصلی و کامل جرم ارتكابی‌اش را ندارد. لذا برای آنکه اجرای کیفر باعث تشدید بیماری او یا مرگش نشود، مجازات اصلی وی به مجازات سبک‌تری به نام ضَعْتُ تبدیل می‌شود.

در اینکه مجازات ضَعْتُ، خاص چه نوع جرمی است، در کلام فقها دو روایت وجود دارد: برخی از فقها، خصوصاً فقهای متقدم در آثار خود ضَعْتُ را در کتاب زنا و به‌عنوان یکی از مجازات‌های زنای غیر محصنه ذکر کرده‌اند (لیکن به‌صراحت نمی‌توان گفت با اجرای ضَعْتُ در سایر جرایم مخالف هستند). در مقابل، عده‌ای دیگر از فقهای متأخر معتقدند که ضَعْتُ در تمامی جرایم حدی که مجازات آن از نوع جلد است و نیز در تعزیرات نیز اعمال‌شدنی است. به دلایلی از این دست دیدگاه اخیر صحیح‌تر به نظر می‌رسد: اولاً آن عاملی که موجب تبدیل مجازات اصلی به ضَعْتُ شده، «بیماری مرتکب» است، به‌طوری که اجرای مجازات اصلی ممکن است باعث تشدید بیماری وی یا مرگ او شود که این امر مورد تأیید شرع اسلام نیست؛ زیرا شخصی که جرم مستوجب حد جلد یا قطع انجام داده است، مجازات وی سلب حیات نیست و خون وی محترم است. پس چنانچه احتمال آن رود که اجرای مجازات باعث مرگ وی شود، باید از اجرای چنین مجازاتی اجتناب کرد. در نتیجه، در سایر جرایم و مجازات‌ها نیز هرگاه این علت (بیماری مرتکب) موجود باشد، می‌توان از آن استفاده عموم کرد و حکم به ضَعْتُ داد؛ ثانیاً وقتی مجازات حدی با وجود مهم‌تر بودن آن نسبت به تعزیرات به ضَعْتُ تبدیل می‌شود، در تعزیرات از راه تنقیح مناط و قیاس اولویت می‌توان حکم ضرب با ضَعْتُ را استنباط کرد.

فقهای اسلام شرایط کیفر ضَعْتُ را به‌تفصیل و به‌صورت جزئی بیان کرده‌اند که این شرایط عبارت‌اند از: ۱. مرتکب باید بیمار باشد؛ ۲. بیماری وی باید شدید باشد، به‌گونه‌ای که اجرای مجازات باعث مرگ بیمار یا تشدید بیماری وی شود؛ ۳. باید امیدی به بهبودی بیمار نباشد، وگرنه می‌توان تا زمان بهبودی، اجرای مجازات اصلی را به تأخیر انداخت؛ ۴. چنانچه امید به بهبودی بیمار باشد و حاکم مصلحت را در اجرای فوری حد بداند، می‌تواند در همان حالت بیماری حد ضَعْتُ را اجرا کند؛ ۵. ضربه‌ای که به‌عنوان ضَعْتُ وارد می‌شود باید عنوان ضرب به آن صدق کند و اجمالاً دردآور باشد و صرف بالا آوردن دست و زدن ضربه جزئی کفایت نمی‌کند؛ ۶. هنگام اجرای ضَعْتُ لازم نیست تمام ترکه‌ها یا تازیانه‌ها که با آن ضَعْتُ اجرا می‌شود به بدن محکوم اصابت کند؛ ۷. در صورتی که محکوم بیمار بعد از اجرای ضَعْتُ سلامت خود را باز یابد، مجازات اصلی اعاده نمی‌شود.

منابع

- آبی، حسن بن ابیطالب. کشف الرموز فی شرح المختصر النافع. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- ابن ادريس، محمد بن احمد. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- ابن بابويه، محمد بن علی. کتاب من لایحضره الفقیه. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دار الکتب العلمیه. چاپ دوم، ۱۴۱۹ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ سوم، ۱۴۱۹ق.
- ایادی، محمد علی. ملاکات احکام و شیوه‌های استکشاف آن‌ها. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ دوم، ۱۳۸۹.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان. البرهان فی تفسیر القرآن. تهران: بعثت. ۱۴۱۶ق.
- بروجردی، حسین. منابع فقه شیعه: ترجمه جامع الاحادیث الشیعه. ترجمه احمد اسماعیل تبار، احمد رضا حسینی، مهدی حسینیان، تهران: فرهنگ سبز. چاپ اول، ۱۳۸۷.
- تبریزی، جواد. أسس الحدود و التعزیرات. قم: مهر. چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- جعفری، محمد، مهدی اصلانی. «نقد و بررسی آراء تفسیری فریقین در تفسیر آیه ۴۴ سوره ص»، پژوهش‌های تفسیری تطبیقی. دوره ۶، ش ۱، پیاپی ۱۱، ۱۳۹۹، ۹۲ تا ۶۷. doi:10.22091/PTT.2020.4371.1560
- حاجی ده‌آبادی، احمد. قواعد فقه جزایی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. چاپ دوم، ۱۳۸۹.
- حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعه. قم: آل‌البتی (ع) لاحیاء التراث. چاپ سوم، ۱۴۱۶ق.
- حیدری، علی مراد. «مبانی، قلمرو و آثار فقهی-حقوقی؛ حق سلامت زندانیان دارای بیماری سخت درمان»، آموزه‌های حقوق کیفری. دوره ۱۶، ش ۱۷، ۱۳۹۸، ۶۶ تا ۲۹.
- 20.1001.1.22519351.1398.16.17.2.4doi
- خدایاری، حسین، رحیم نوبهار. «امکان‌سنجی کاربست نهادهای جزایی نوپیدا در حدود»، پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی. دوره ۱۲، ش ۲، ۱۳۹۷، ۱۸۳ تا ۲۰۷. Doi:نداشت.
- خمینی، روح‌الله. تحریر الوسیله. ترجمه علی اسلامی. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۳.
- خویی، ابوالقاسم. مبانی تکملة المنهاج. نجف: الآداب. ۱۹۷۵م.
- ذهنی تهرانی، محمد جواد. عناوین الاحکام. قم: وجدانی. چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ذهنی تهرانی، محمد جواد. مباحث الفقهیه فی شرح الروضة البهیة. قم: وجدانی. چاپ سوم، ۱۳۷۶.
- روحانی، محمد صادق. استفتائات قوه قضاییه. تهران: حدیث دل. چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- زراعت، عباس. شرح قانون مجازات اسلامی؛ بخش حدود. تهران: ققنوس. چاپ اول، ۱۳۸۰.
- سبحانی، جعفر. الحدود و التعزیرات فی الشریعة الاسلامیه. قم: امام صادق (ع). چاپ اول، ۱۴۳۲ق.
- سبزواری، عبدالاعلی. مهذب الاحکام فی بیان حلال و الحرام. قم: المؤلف. چاپ چهارم، ۱۴۱۳ق.

- سرور، ابراهیم حسین. المعجم الشامل للمصطلحات العلمية و الدينية. بیروت: هادی. چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
- سلطان علیشاه، سلطان محمد بن حیدر. بیان السعادة فی مقامات العبادة. بیروت: الأعلمی. چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- شهید اول، محمد بن مکی. اللمعة الدمشقية. بیروت: دار التراث الاسلامیة. چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية. قم: داوری. چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. شرح اللمعة الدمشقية؛ کتاب الحدود و القصاص و الديات. ترجمه علی شیروانی. قم: دار العلم. چاپ چهارم، ۱۳۸۴.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. مسالك الافهام فی شرح شرايع الاسلام. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة. چاپ سوم، ۱۴۲۵ق.
- شیخ بهایی، محمد بن حسین. جامع عباسی. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ اول، ۱۳۸۶.
- صاحب جواهر، محمد حسن. جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ هفتم، ۱۳۶۲.
- طباطبای حکیم، محمد سعید. مسائل معاصرة فی فقه القضاء. نجف: دار الهلال. چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.
- طباطبای کربلایی، علی بن محمد. ریاض المسائل فی بیان الأحكام بالدلائل. قم: آل البیت (ع). چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر قرآن. تهران: ناصر خسرو. ۱۳۷۲.
- طبری، محمد بن جریر. جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار المعرفة. چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمد بن حسن. الخلاف. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ دوم، ۱۴۲۰ق.
- عابدی، احمد رضا. اجرای احکام کیفری. تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه. چاپ هشتم، ۱۴۰۱.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. تبصرة المتعلمین. ترجمه ابوالحسن شعرانی. قم: اسلامیة. چاپ هفتم، ۱۳۹۰.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. قواعد الاحکام. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- علوی گرگانی، محمد علی. اجوبة المسائل. قم: دفتر آیت الله علوی گرگانی. چاپ اول، ۱۳۸۴.
- غدیری، عبدالله عیسی ابراهیم. التاموس الجامع للمصطلحات الفقهية. بیروت: دار الطبعة البيضاء. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد. آیین کیفری اسلام؛ شرح فارسی تحریر الوسيلة. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار. چاپ اول، ۱۳۹۰.
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد. قاعدة میسور. تنظیم مرتضی محقق. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار. چاپ اول، ۱۳۹۶.
- فاضل هندی، محمد بن حسن. کشف اللثام عن قواعد الاحکام. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر. مفاتیح الغیب. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
- فخر وجدانی، قدرت الله. الجواهر الفخرية فی شرح الروضة البهية. قم: سماء القلم. چاپ دوم، ۱۳۸۴.

فیض، علیرضا. مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام. تهران: سازمان چاپ و انتشارات. چاپ هشتم، ۱۳۸۹.

قرطبی، محمدبن احمد. الجامع لاحکام القرآن. تهران: ناصرخسرو. چاپ اول، ۱۳۶۴.

قمی، علی بن ابراهیم. تفسیر قمی. به تحقیق سیدطیب موسوی جزائری. قم: دار الکتب. چاپ اول، ۱۳۶۷.

کاشف الغطاء، احمد. سفینه النجاة و مشکاة الهدی و مصباح السعادت. نجف: مؤسسة کاشف الغطاء العامة. چاپ اول، ۱۴۲۳ق.

گلپایگانی، محمدرضا. الدر المنضود فی احکام الحدود. گردآوری علی کریمی جهرمی. قم: دار القرآن الکریم. چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

محقق حلّی، جعفر بن حسن. المختصر النافع فی فقه الإمامیه. قم: البعثة. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

محقق حلّی، جعفر بن حسن. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: رشید. چاپ اول، ۱۴۲۸ق.

محمّدی، ابوالحسن. حقوق کیفری اسلام: ترجمه حدود، تعزیرات، قصاص و دیات از کتاب شرایع الاسلام - محقق حلّی و مسالک الافهام شهید ثانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. چاپ اول، ۱۳۷۴.

مرعی، حسین عبدالله. القاموس الفقہی. بیروت: دار المجتبی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

مغنیه، محمدجواد. التفسیر الکاشف. تهران: دار الکتب الإسلامیه. چاپ اول، ۱۴۲۴ق.

مکارم شیرازی، ناصر. انوار الفقاهة؛ کتاب الحدود و التعزیرات. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

مکارم شیرازی، ناصر. حیلہ های شرعی و چاره جویی صحیح در فقه اسلامی. تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان نژادی. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب. چاپ دوم، ۱۳۸۳.

مکارم شیرازی، ناصر. کتاب النکاح. تنظیم مسعود مکارم. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب. چاپ اول، ۱۳۸۱.

منتظری، حسین علی. کتاب الحدود. قم: دار الفکر. چاپ اول، بی تا.

منتظری، حسین علی. مبانی فقہی حکومت اسلامی. قم: نگین. چاپ دوم، ۱۳۷۶.

موسوی اردبیلی، عبدالکریم. فقه الحدود و التعزیرات. قم: مؤسسه النشر لجامعه المفید. چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.

مؤمنی، عابدین، حامد رستمی نجف آبادی. «نقش مصلحت در اجرای مجازات حدی»، فقه مقارن. ش ۵، ۱۳۹۴، ۳۹ تا ۹.

میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. رسائل. قم: بوستان کتاب. چاپ اول، ۱۳۸۵.

نوری همدانی، حسین. هزار و یک مسأله فقہی. قم: مهدی موعود (قدسیان). چاپ دوم، ۱۳۸۸.

هاشمی شاهرودی، محمود. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع). قم: دائرة المعارف اسلامی. چاپ اول، ۱۳۹۲.

Transliterated Bibliography

- Ābī, Ḥasan ibn Abī Ṭālib. *Kashf al-Rumūz fi Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1988/1408.
- Ābidī, Aḥmad Rizā. *Ijrāy Ahkām Kayfārī*. Tehran: Markaz Maṭbū'āt va Intishārāt Quvīh-yi Qazāyīh, Chāp-i Hashtum, 1981/1401.
- Ālawī Gurgānī, Muḥammad 'Alī. *Ajvibat al-Masā'il*. Qum: Daftar Āyat Allāh 'Ālawī Gurgānī. Chāp-i Awwal, 2006/1384.
- 'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Qawā'id al-Ahkām*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1993/1413.
- 'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tabṣira al-Muta'allimīn*. Tarjumah Abū al-Ḥasan Shī'rānī. Qum: Islāmīyya. Chāp-i Haftum, 1970/1390.
- Ayāzī, Muḥammad ibn 'Alī. *Malākāt Ahkām va Shīvīh-hā-yi Istikshāf ān-hā*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Sivum, 1970/1389.
- Bahrānī, Hāshim ibn Sulaymān. *al-Burhān fi Tafṣīr al-Qurān*. Tehran: Ba'that. 1996/1416.
- Burūjirdī, Ḥusayn. *Manābī' Fiqh Shī'ah: Tarjamah-yi Jāmi' al-Aḥādīth al-Shī'a*. Translated by Aḥmad Ismā'īltabār, Aḥmad Rizā Ḥusaynī, Mahdī Ḥusaynīyān, Tehran: Farhang Sabz, Chāp-i Awwal, 1967/1387.
- Fāḍil Hindī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Kashf al-Lithām 'an Qawā'id al-Ahkām*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1995/1416.
- Fakhr Rāzī, Muḥammad ibn 'Umar. *Maḥāṭib al-Ghayb*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī. Chāp-i Sivum, 2000/1420.
- Fakhr Vujdānī, Qudrat Allāh. *al-Jawāhīr al-Fakhrīya fi Sharḥ al-Rawḍa al-Bahīya*. Qum: Smā' Qalam. Chāp-i Duwwum, 2006/1384.
- Fāzil Muwaḥidī Lankarānī. Muḥammad. *Āyīn Kayfārī Islām; Sharḥ Fārsī Tahṛīr al-Wasilah*. Qum: Markaz-i Fiqhī A'imah Athār. Chāp-i Awwal, 2012/1390.
- Fāzil Muwaḥidī Lankarānī. Muḥammad. *Qā'idah-yi Maysūr*. Tanzīm Murtaẓā Muḥaqqiq. Qum: Markaz-i Fiqhī A'imah Athār. Chāp-i Awwal, 2017/1396.
- Fiyd, 'Alī Rizā. *Muqārīnih va Taṭbīq dar Ḥuqūq-i Jazā-yi 'Umūmī Islām*. Tehran: Sāzīmān-i Chāp va Intishārāt, Chāp-i Hashtum, 2011/1389.
- Ghadīrī, 'Abd Allāh 'Isā Ibrāhīm. *al-Qāmūs al-Jāmi' li-l-Muṣṭalahāt al-Fiqhīya*. Beirut: Dār al-Ṭabā' al-Bayḍā'. Chāp-i

Awwal, 1997/1418.

Gulpāygāni, Muḥammad Riḍā. *al-Durr al-Manḍūd fi Ahkām al-Ḥudūd*. Girdāvārī 'Alī Karīmī Jahrumī. Qum: Dār al-Qurān al-Karīm. Chāp-i Awwal, 1992/1412.

Ḥājīdihābādī, Aḥmad. *Qawā'id Fiqh Jazāyī*. Qum: Pazhūhishgāh Ḥawzah va Dānishgāh. Chāp-i Duwum, 2011/1389.

Hāshimī Shāhrūdī, Maḥmūd. *Farhang-i Fiqh Muṭābiq-i Mazhab-i Ahl-i Bayt(AS)*. Qum: Dāyrah al-Ma'ārif Islāmī. Chāp-i Awwal, 2014/1392.

Ḥurr 'Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Wasā'il al-Shi'a*. Qum: Āl al-Bayt(AS) li-Ihyā' al-Tūrāth. Chāp-i Sivum, 1995/1416.

Ḥydarī, 'Alī Murād. "Mabānī, Qalamrū va Āsār Fiqhī-Ḥuqūqī; Ḥaq Salāmat Zindāniyān Dārāy Bimārī Sakht Darmān". *Āmūzih-hā-yi Ḥuqūq-i Kayfārī*. Durih-yi 16, no.17(2020/1398): 29-66.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn 'Alī. *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqih*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwum, 1984/1363.

Ibn Idrīs, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Sarā'ir al-Ḥāwī li-Taḥrīr al-Fatāwī*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwum, 1990/1410.

Ibn Kathīr, Ismā'il ibn 'Umar. *Tafsīr al-Qurān al-'Azīm*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. Chāp-i Duwum, 1998/1419.

Ibn Manzūr, Muḥammad ibn Mukarram. *Lisān al-'Arab*. Beirut: Dār Ihyā' al-Tūrāth al-'Arabī. Chāp-i Sivum, 1998/1419.

Ja'farī, Muḥammad, Maḥdī Aṣlānī. "Naqd va Barrisī Ārā'iyi Tafsīri Fariqiyn dar Āyih-yi 44 Sūrah-yi Ṣād". *Pazhūhish-hā-yi Tafsīri Taṭbiqī*, Durih-yi 6, no. 1 (2021/1399): 67-92.

Kāshif al-Ghiṭā', Aḥmad. *Safinat al-Najāt wa Mishkāt al-Hudā wa Miṣbāḥ al-Sa'ādāt*. Najaf: Mū'assisa Kāshif al-Ghiṭā' al-'Āmah. Chāp-i Awwal, 2002/1423.

Khudāyārī, Ḥusayn, Raḥīm Nūbahār. "Imkānsanjī Kārbast Nahād-hā-yi Jazāyī Nūpadid dar Ḥudūd". *Pazhūhish-hā-yi Ḥuqūq Jazā va Jurmshināsī*. Durih-yi 12, no. 2 (2019/1397): 183-207.

Khū'ī, Abū al-Qāsim. *Mabānī Takmilat al-Minhāj*. Najaf: al-Ādāb. 1975/1395.

Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Taḥrīr al-Wasilah*. Translated by 'Alī Islāmī. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp Bist va Yikum, 2005/1383.

Makārim Shīrāzī, Nāshir. *Anwār al-Faqāhah; Kitāb-i al-Ḥudūd wa al-Ta'zīrāt*. Qum: Madrisah-yi Imām 'Alī ibn Abī

Ṭālib. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Hilīh-hā-yi Shar'ī va Chāriḥjūyī Ṣaḥīḥ dar Fiḥḥ Islāmī*. Tahiyih va Tanzīm Abū al-Qāsim 'Uliyānnizhād. Qum: Madrisah-yi Imām 'Alī ibn Abī Ṭālib. Chāp-i Duwwum, 2005/1383.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Kitāb-i al-Nikāḥ*. Tanzīm Mas'ūd Makārim. Qum: Madrisah-yi Imām 'Alī ibn Abī Ṭālib. Chāp-i Awwal, 1962/1381.

Mar'ī, Ḥusayn 'Abd Allāh. *al-Qāmūs al-Fiḥḥī*. Beirut: Dār al-Mujtabā. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Mīrzā-yi Qumī, Abū al-Qāsim ibn Muḥammad Ḥasan. *Rasā'il*. Qum: Būstān-i Kitāb. Chāp-i Awwal, 2007/1385.

Mughniyah, Muḥammad Javād. *Tafsīr-i al-Kāshif*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 2003/1424.

Muḥammadī, Abū al-Ḥasan. *Huqūq-i Kiyfarī Islām: Tarjamah Ḥudūd, Ta'zīrāt, Qaṣās va Diyāt az Kitāb Sharāy' al-Islām- Muḥaqqiq Ḥillī va Masālik al-Afhām Shahīd Thānī*. Tehran: Markaz-i Nashr-i Dānīshgāhī. Chāp-i Awwal, 1996/1374.

Muḥaqqiq Ḥillī. Ja'far ibn Ḥasan. *al-Mukhtaṣar al-Nāfi' fi Fiḥḥ al-Imāmiyya*. Qum: al-Ba'tha, Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Muḥaqqiq Ḥillī. Ja'far ibn Ḥasan. *Sharā'ī' al-Islām fi Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Rashīd, Chāp-i Awwal, 2007/1428.

Mu'minī, 'Ābidīn, Ḥāmid Rustamī Najafābādī. "Naqsh Maṣliḥat dar Ijray Mujāzāt Ḥadī". *Fiḥḥ-i Muqārīn*, no. 5 (2016/1394): 9-39.

Muntazirī, Ḥusayn 'Alī. *Kitāb-i al-Hudūd*. Qum: Dār al-Fikr, Chāp-i Awwal, s.d.

Muntazirī, Ḥusayn 'Alī. *Mabānī Fiḥḥī Hukumat Islāmī*. Qum: Nigīn. Chāp-i Duwwum, 1998/1376.

Mūsawī Ardabilī, 'Abd Karīm. *Fiḥḥ al-Hudūd wa al-Ta'zīrāt*. Qum: Mū'assisa al-Nashr li-Jāmi'ah al-Mufid. Chāp-i Duwwum, 2006/1427.

Nūrī Hamadānī, Ḥusayn. *Hizār va Yik Mas'alih-yi Fiḥḥī*. Qum: Mahdī Maw'ūd (Qudsiyān). Chāp-i Duwwum, 2010/1388.

Qumī, 'Alī ibn Ibrāhīm. *Tafsīr Qumī*. researched by Sayyid Ṭib Musavī Jazāyri. Qum: Dār al-Kitāb. Chāp-i Awwal, 1989/1367.

Qurṭabī, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Jāmi' li-Aḥkām al-Qurān*. Tehran: Nāṣir Khusrū. Chāp-i Awwal, 1986/1364.

Rūḥānī, Muḥammad Ṣādiq. *Istiftā'āt Quvīh-yi Qazāiyih*. Tehran: Ḥadīth Dil. Chāp-i Duwwum, 2003/1382.

Sabzawārī, 'Abd al-'Alā. *Muḥadhdhab al-Aḥkām fi Bayān Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: al-Mu'allif, Chāp-i Chāhārum. 1993/1413.

- Şāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharāy' al-Islām*. Beirut: Dār Ihyā' al-Tūrāth al-ʿArabī. Chāp-i Haftum, 1984/1362.
- Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *al-Lum'a al-Dimashqīya*. Beirut: Dār al-Tūrāth; Dār al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 1989/1410.
- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *al-Rawḍa al-Bahīya fī Sharḥ al-Lum'ah al-Dimashqīyah*. Qum: al-Dāwarī. Chāp-i Awwal, 1990/1410.
- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Masālik al-Afhām fī Sharḥ Sharā' al-Islām*. Qum: Mū'assisa al-Ma'ārif-i al-Islāmī. Chāp-i Sivum, 2004/1425.
- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Sharḥ al-Lum'a al-Dimashqīya; Kitāb-i al-Hudūd wa al-Qaṣāṣ wa al-Diyāt*. translated by 'Alī Shīravānī. Qum: Dār al-ʿIlm. Chāp-i Chāhārum, 1965/1384.
- Shaykh Bahāyī, Muḥammad ibn Ḥusayn. *Jāmi' 'Abbāsī*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 2007/1386.
- Subḥānī, Ja'far. *al-Hudūd wa al-Ta'zīrāt fī al-Sharī'a al-Islāmiyya*. Qum: Imām Šādiq (AS). Chāp-i Awwal, 2011/1432.
- Sulṭān 'Alīshāh, Sulṭān Muḥammad ibn Hiydar. *Bayān al-Sa'āda fī Maqāmāt al-'Ibāda*. Beirut: A'lamī, Chāp-i Duwwum, 1988/1408.
- Surūr, Ibrāhīm Ḥusayn. *al-Mu'jam al-Shāmil li-Muṣṭalahāt al-'Ilmiyya wa Diniyyah*. Beirut: Hādī. Chāp-i Awwal, 2008/1429.
- Ṭabarī, Muḥammad ibn Jarīr. *Jāmi' al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān*. Beirut: Dār al-Ma'rifa, Chāp-i Awwal, 1992/1412.
- Ṭabarsī. Faḍl ibn Ḥasan. *Majma' al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān*. Tehran: Nāšir Khusrū. 1994/1372.
- Ṭabātabāyī Ḥakīm, Muḥammad Sa'īd. *Masā'il Mu'āsira fī Fiqh al-Qaḍā'*. Najaf: Dār al-Hilāl. Chāp-i Duwwum, 2006/1427.
- Ṭabātabāyī Karbalāyī, 'Alī ibn Muḥammad. *Riyāḍ al-Masā'il fī Bayān al-Aḥkām bi al-Dalā'il*. Qum: Āl al-Bayt (AS). Chāp-i Awwal, 2001/1422.
- Tabrizī, Javād. *Ususu al-Hudūd wa al-Ta'zīrāt*. Qum: Mihr. Chāp-i Awwal, 1996/1417.
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Khilāf*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1999/1420.
- Zihni Tihirānī, Muḥammad Javād. *Anāvin al-Aḥkām*. Qum: Vujdānī, Chāp-i Awwal, 1995/1373.
- Zihni Tihirānī, Muḥammad Javād. *Mabāḥith al-Fiqhiyyah fī Sharḥ al-Rawḍa al-Bahīya*. Qum: Vujdānī, Chāp-i Sivum, 1998/1376.
- Zirā'āt, 'Abbās. *Qānūn-i Mujāzāt-i Islāmī; Bakhsh Hudūd*. Tehran: Quqnūs. Chāp-i Awwal, 2002/1380.